

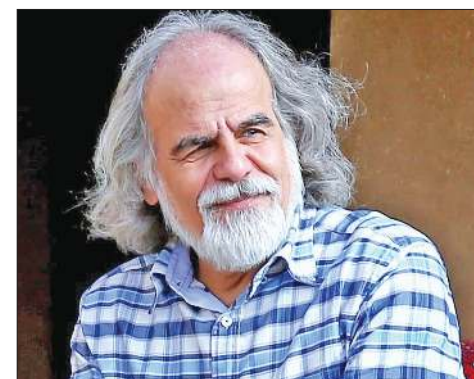


اسفند ۱۴۰۲

ماه نامه فرهنگی وطن یولی |
سال هشتم | ۸ صفحه | ۲۰,۰۰۰ تومان

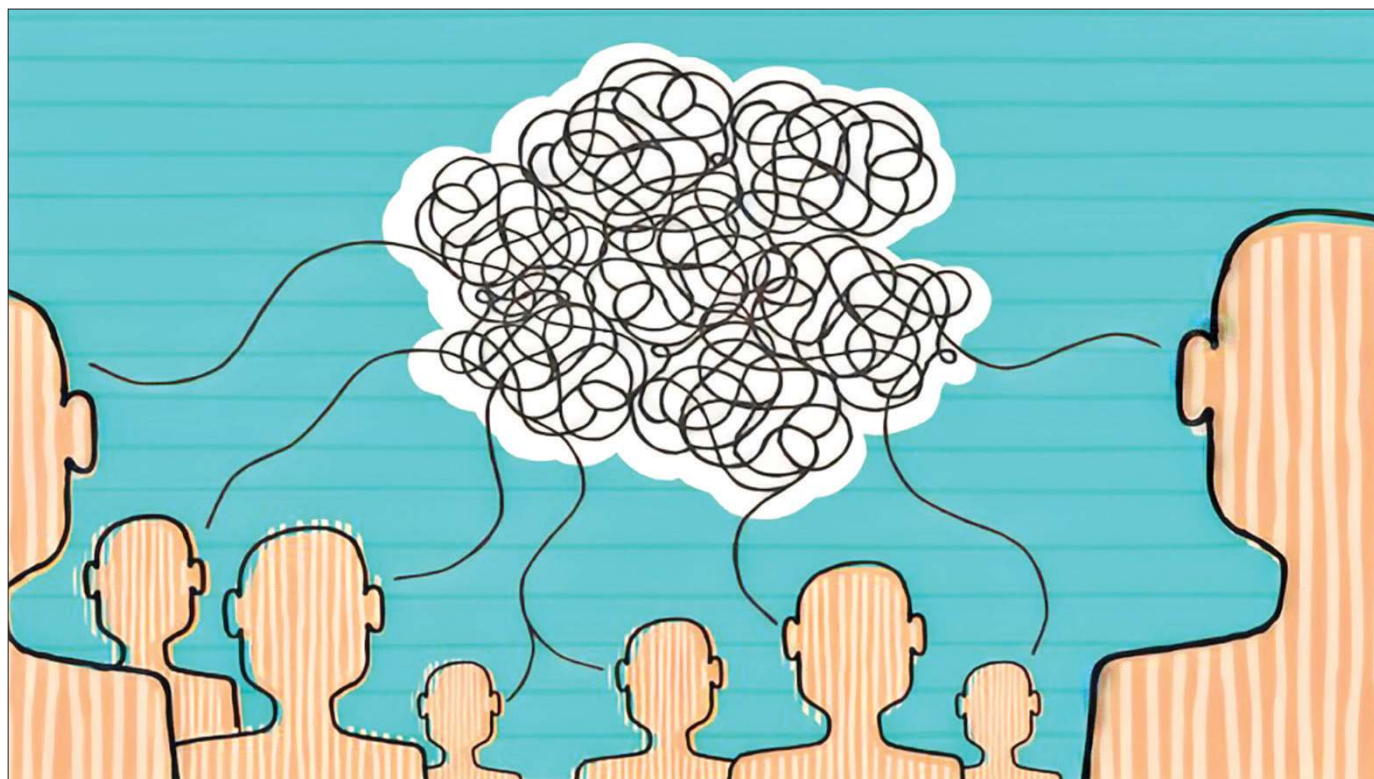
نقدی بر ناآگاهی تاریخی و
کوچک شمردن تاریخ ایران
باستان توسط مصطفی ملکیان

انصاف چیز خوبی است



رابطه تاریخی زبان فارسی و زبان های محلی ایرانی و سواستفاده های سیاسی

زبان پدری و زبان مادری



ایلبر اور تایلی استاد تاریخ ترکیه:

ایران برای ترکیه در حکم یونان برای جهان است

تماس با فرهنگ‌هایی مانند ایران، زبان ما را غنی تر می کند

زبان ملی، زبان مادری و یکپارچگی ملی

گزارشی از سخنرانی حبیباله فاضلی
در همایش اصل ۱۵ قانون اساسی؛

دوگانه زبان پدری و مادری در قوانین اساسی ایران

اعضای شورای حکام مرکز
میراث ناملموس یونسکو؛

کشورهای دیگر نمی توانند

مفاخر ایران را

به نام خود ثبت کنند

چرا فرقه دموکرات

آذربایجان قشون خود را

قزلباش نامید؟

جشن تولد ۹۰ سالگی حسن انوری

ما آذربایجانی هان بودیم

چه کسی از زبان فارسی

دفاع می کرد؟!



آنچه به کس نتوان گفت

بدین گونه سازیم آئین و راه

زبان های محلی در ایران

به زبان های محلی اختصاص داده و بدین ترتیب این دست از زبان ها نه تنها در معرض تهدید نیستند، بلکه نسبت به گذشته شرایط مناسب تری را نیز تجربه می کنند. البته در کنار این توجه به زبان های محلی باید هوشیار بود چرا که گروهی افراطی و نیز برخی رقبای منطقه ای ایران یا دشمنان کشور در تلاش هستند مبحث زبان های محلی را با ایدئولوژی قومگرایانه و نژادپرستانه پیوند زده و بدین ترتیب از طریق زبان های محلی زمینه تشدید قومگرایی را فراهم سازند. حفظ زبان های محلی نشانه ای از استمرار تمدن و فرهنگ ایرانی است اما سیاسی شدن مبحث زبان های محلی منفذی مخاطره انگیز برای افراطی های تجزیه طلب است و باید مراقب این تحولات بود. در سده اخیر و با ظهور کشورهای نو تأسیس یا برخی جریان های سیاسی در فراسوی مرزهای کشور برخی زبان های محلی که پیش از آن در قالب زبانی محلی در درون تمدن ایرانی گویشورانی داشت به شکل نماد و نشانه ای از ظهور اقوام و حتی ملت های نوپدید هویدا شد و بدین ترتیب این دست از زبان ها که تا پیش از آن نقشی در حد ارتباطات نسلی و زبان محاوره ای در میان گویشوران داشت در شکلی تازه و به عنوان زبانی ادبی و سیاسی ظاهر شدند. این تحول بر درون کشور نیز بی تأثیر نبود. هر چند بر خلاف تجارب برخی کشورهای دور و نزدیک هیچ گاه در ایران مانعی بر سر استفاده یا شکوفایی این نوع زبان ها وجود نداشته و مردم ایران در مناطق خود همواره با آزادی کامل از زبان خود استفاده می کردند. به عنوان نمونه در حالی که در کشور همسایه غربی ما یعنی ترکیه کردهای این کشور در سده گذشته حتی در درون منازل خود نیز مجاز به استفاده از زبان های محلی خود یعنی

کرمانجی و زازا نبودند و گفت و گو به این زبان های مکافات نبود و بدین ترتیب بسیاری از کردهای ترکیه توانایی سخن گفتن به زبان کردی را از دست دادند در ایران شاهد آن بودیم که گویشوران کرد در مناطق کردنشین کشور نه تنها به زبان های رایج کردی در ایران سخن می گفتند بلکه بسیاری از آثار ادبی و هنری و منابع مکتوب کردی در کشور منتشر و برخی از بزرگترین موسیقیدانان کرد نیز آثار هنری خود را منتشر می کردند. با سقوط رژیم پهلوی و استقرار نظام جدید و تدوین قانون اساسی در اصل ۱۵ قانون اساسی آزادی استفاده از زبان های محلی در کشور مورد توجه قرار گرفت. در چند دهه گذشته آثار ادبی و هنری و علمی و تاریخی بیشماری با زبان های محلی در ایران تولید و منتشر شده است. شمار قابل توجهی از رسانه ها از جمله شبکه استانی رادیو و تلویزیون و حتی شبکه های کشوری ساعات زیادی از برنامه های خود را به پخش برنامه های متنوع ادبی و سرگرمی و فیلم و موسیقی به زبان های محلی اختصاص داده و بدین ترتیب این دست از زبان ها نه تنها در معرض تهدید نیستند، بلکه نسبت به گذشته شرایط مناسب تری را نیز تجربه می کنند. البته در کنار این توجه به زبان های محلی باید هوشیار بود چرا که گروهی افراطی و نیز برخی رقبای منطقه ای ایران یا دشمنان کشور در تلاش هستند مبحث زبان های محلی را با ایدئولوژی قومگرایانه و نژادپرستانه پیوند زده و بدین ترتیب از طریق زبان های محلی زمینه تشدید قومگرایی را فراهم سازند. حفظ زبان های محلی نشانه ای از استمرار تمدن و فرهنگ ایرانی است اما سیاسی شدن مبحث زبان های محلی منفذی مخاطره انگیز برای افراطی های تجزیه طلب است و باید مراقب این تحولات بود.

به بهانه روز زبان مادری

چند فرهنگی به صورت قراردادی تنها برای حفظ همبستگی میان این تنوع گروهی به رسمیت شناخته شد، اما در کشوری همچون ایران این تکرر زبانی و قومی از باستان تا کنون وجود داشته است، و زبان فارسی از ابتدا به عنوان یک زبان تمدنی ایرانی به عنوان عامل اساسی در وحدت و همبستگی بوده است، بخش زیادی از این هویت زبان خواهی میراث استعماری (انگلیسی و روسی) است برای این نمونه به سیاست دو زبانه فارسی و پشتون در افغانستان بنگرید که چگونه سبب شکاف عمیق میان جامعه افغانستانی شده است به میراث استعماری بین پاکستان و هندوستان بنگرید که چگونه بر مسئله کشمیر نزاع های خونینی در میگیرد به تلاش روسیه در آسیای مرکزی بنگرید به عنوان نمونه به سیاست زبانی در کشور قزاقستان توجه کنید که ابتدا زبان رسمی آن روسی بود با وجود این که در سال ۱۹۹۷ زبان قزاق به عنوان زبان رسمی اعلام شد اما این کشور هنوز از وحدت زبانی رنج میبرد، همچنین به تلاش های روسیه در تاجیکستان و ترکمنستان جالب توجه است، می توان گفت اولین تلاش ها برای هویت خواهی های افراطی در ایران با نفوذ کمونیست ها به ویژه ترویج تئوری های ولادیمیر لنین مبنی بر حق تعیین سرنوشت توسط ملت های مختلف صورت گرفت اوج این سیاستها به تلاش های شوروی در زمان جنگ جهانی دوم و مسئله آذربایجان برمی گردد. با این حال به نظر می رسد آنچه که تلاش برای زبان مادری یاد می شود

احسان هوشمند



در ایران امروز در کنار زبان فارسی که زبان ملی، تاریخی، فرهنگی و تمدنی همه ایرانیان است شاهد حضور متنوعی از زبان ها و گویش ها در گوشه و کنار کشور هستیم. به سخن دیگر، زبان فارسی برآمده از تعامل همدلانه تاریخی و فرهنگی و علمی ایرانیان است که همه به نوعی سهمی در تکوین و بالندگی آن ایفا کرده و کمتر نقطه ای از پهنه گسترده ایران را می توان یافت که سخنوران و شاعران و نویسندگان و ادبا آن حوزه سهمی در شکوفایی و غنای زبان فارسی بر دوش نگرفته باشند. در کنار زبان فارسی البته در بخشی از این گستره فرهنگی و تمدنی نیز گروهی از ایرانیان دارای زبان های محلی خود بوده و این زبان های محلی نسل به نسل و سینه به سینه منتقل شده و بدین ترتیب در تاریخ دیرین ایران زبان های محلی در مناطقی از ایران عموماً به عنوان زبان شفاهی و زبان فارسی به عنوان زبان تمدنی و فرهنگی و علمی ایفاگر نقش تمدن سازی بوده اند. در چند دهه گذشته آثار ادبی و هنری و علمی و تاریخی بیشماری با زبان های محلی در ایران تولید و منتشر شده است. شمار قابل توجهی از رسانه ها از جمله شبکه استانی رادیو و تلویزیون و حتی شبکه های کشوری ساعات زیادی از برنامه های خود را به پخش برنامه های متنوع ادبی و سرگرمی و فیلم و موسیقی

میبداد یزدان پناه



بدون شک حفظ زبان و فرهنگ و ادب هر گروه انسانی شایسته هست، هر ساله نیز در کشور ما نیز این روز گرامی داشته میشود. اما هر گونه سیاست تجزیه طلبانه نه به نفع ملی و نه خود گروه های اقوامی است. مسئله ای که نیاز به آگاهی دارد این است که برخی افراد اندک و انگشت شمار تلاش میکنند زبان فارسی را یک زبان تحمیل شده بر گروه های اقوام ایرانی در نظر گیرند. جالب اینکه بسیاری از این گروه ها الگوی خود را کشورهای قرار می دهند که خودشان میراث عظیمی از کشتار قومی و زبان کشی بومیان اولیه این سرزمینها را در کارنامه خود دارند. (به چگونگی شکل گیری آمریکا بنگرید) برخی دیگر نیز امروزه کشور کانادا را به عنوان الگو معرفی میکنند، اما این سوال را باید پرسید آیا در کشور کانادا مسلمانان عرب، ایرانیان، بومیان کانادا، و دیگر گروه های قومی در آن از آموزش زبان خود بهره مند هستند؟ یعنی اگر یک ایرانی در کانادا زندگی میکند آموزش رسمی او فارسی است؟ کانادا تنها یک کشور دو زبانه فرانسوی و انگلیسی است. در کشور کانادا در چند دهه گذشته سیاست

زبان عشق و مدارا

گودرز رشتیانی

عضو هیئت علمی دانشگاه تهران



زبان مادری ام کردی است و به جان دوستش می دارم. تمایزی بین کردی و فارسی نمی بینم. الان که به اولین سالهای دوران کودکی خود می نگرم می بینم که فارسی حرف زدن و فهمیدن آن برای من و امثال من یک فرآیند طبیعی بوده. بدون آنکه آموزش دیده باشم یا مخاطب رسانه های بوده باشم در روستای رشتیان سخنانی که به فارسی بود را همانند کردی می فهمیدم و متوجه می شدم. بی راه نیست اگر بگویم فارسی همانند کردی همزاد من و ما بوده است. پدر بزرگم که بیشتر شاهنامه را از بر بود هم روایت کردی را زمزمه می کرد هم متن فارسی را. مادرم هم ناخودگانه و به تاثیر از فردوسی نام شش تن از هفت فرزندش را از شاهنامه برگزید. راز عجیبی است چگونه این کتاب در درازنای تاریخ این مرز و بوم و در دورترین نقاط نیز چنان در دل و جان امثال پدران و مادران من رسوخ یافته که روحیه امید و زندگی و عشق به وطن را در آنها به حد اعلا پرورش داده بود. بزرگتر که شدم لذت خواندن متون کهن فارسی را تجربه کردم و دیدم ادبیات فارسی غنای کم نظیری دارد. فارسی امروز هم همان غنا را دارد. چه کسی از شیوایی قلم صادق هدایت لذت نمی برد؟ شعر اخوان ثالث هم سرزندگی سعدی و مولوی را تداعی می کند. هفته پیش هم از استاد علی اشرف صادقی شنیدم که فارسی ما در پیش از اسلام نوعی تکامل تاریخی خود را از سر گذرانده و فهمیدن تاریخ بیهقی و تاریخنامه طبری پس از هزار سال نشان دهنده ایستایی زبان فارسی نیست.

در دوران دانشگاه که با تاریخ ادبیات بیشتر آشنا شدم دریافتم که همه متون اصلی ما به فارسی بوده: چه متنی که در منطقه ترک زبان نوشته شده چه متنی که به سفارش سلطان مغولی به رشته تحریر در آمده است. بیست سال پیش در تفلیس صدای بانوی سالخورده دستفروشی توجهم را جلب کرد که در بازار میوه فروشی با بانگ بلندی رباعیات خیام را عرضه می کرد و چند سال بعد هم در دربند روسیه مهمان شهر چند هزار نفری جالگان و متاگی بودم که به زبان فارسی صحبت می کردند. در کمبریج انگلستان هم در گوشه ای از کنفرانس شاهد نمازخواندن یک چینی بودم که بیشتر نمازش را به فارسی خواند. این روزها هم مشغول نهایی کردن تصحیح تاریخی از سلسله شیانیان در آسیای مرکزی هستم که به فارسی نوشته شده. برنامه های هم برای پنج سال آینده دارم که شش متن ناشناخته یا کمتر شناخته شده از خانات خوقند در مرزهای چین را منتشر کنم و شگفتا که همه این شش متن هم به فارسی هستند، متونی که به سفارش حاکمان ترک و مغول نوشته شده و از نظر سیاسی هیچ ارتباطی با ایران نداشته اند. فارسی زبان ملی است، زبان میانجی است، زبان پیوند است و زبان عشق و مدارا.

لوریس چکناوریان (آهنگساز) مدت‌ها بود که در انتظار عمومی دیده‌نشده بود اما هشتم اسفندماه ۱۴۰۲ طی رویدادی از اثری که این هنرمند برای زنده‌یاد مریم میرزاخانی (ناایفه ریاضی) ساخته بود، رونمایی شد. لوریس چکناوریان (آهنگساز و رهبر ارکستر) درباره فعالیت‌های این روزهای خود می‌گوید: در این مدت مرتب اثر می‌نوشتم؛ تا جایی که تعداد آثارم به ۱۱۰ اثر موسیقی و بیش از ۱۵ هزار صفحه رسید. در این اواخر روی داستان‌های ادبی مانند نمایشنامه شکسپیر، آثار فرانتس کافکا (نویسنده)، فریدریش شیلر (نمایشنامه‌نویس و فیلسوف)، صادق هدایت و … کارهایی را نوشته‌ام. موسیقی «سیاوش‌نامه» را تمام کردم، «کیلگمش» را هم همینطور. همچنین از این آهنگساز سوال می‌کنیم که آیا برنامه‌ای برای ضبط آثارش دارد؟ که می‌گوید: ضبط اثر اسپانسر می‌خواهد که متأسفانه من ندارم. آخرین اسپانسر بانک سامان بود که چند سال پیش کمک کرد «گوروش کبیر» را ضبط کردیم ولی برای آثاری مانند «سونیت تختی» یا «سونیت مولانا» اسپانسری ندارم که به من کمک کند تا با ارکسترهای معتبر آثارم را ضبط کنم؛ البته حداقل با صدای کامپیوتر می‌توان نتیجه‌ای از این آثار را شنید ولی این به هر حال که صدای واقعی آثارم نیست و باید با ارکسترهای معتبر اروپایی کارهایم را ضبط کنم؛ زیرا ارکسترهای داخل ایران این توانایی را ندارند.



چرا فرقهٔ دموکرات آذربایجان قشون خود را قزلباش نامید؟!

مَنگَرنی بر ایشان، مدتی مقر اصلی سلطان جلال‌الدین خورزم‌شاه بود. صفویان نیز در تداوم همین سنت سیاسی، سنناتی میدید از صدر سلطنت خود را در تبریز مستقر بودند.

علی‌رغم نقش صفویه در رشد ترکی، سعی وسیع در حذف زبان فارسی توسط فرقه، مبین غلبهٔ عنصر زبان و قومیت بر مفهوم هویت در دوران مدرن است؛ در حالی که مقارن ظهور صفویه، دین و مذهبْ عاملی غالب در تعیین هویت بود. میرهن است که تأکید آکید صفویان بر مذهب تشیع، توأم با سیادت و حتی طرح مؤکد نظریهٔ تداوم سلطنت تا اتصال به دولتْ مهدوی در مقدمهٔ آخرالزمان بود. بعد از قتل صفویه توسط محمودشاه افغان و دفن آن به‌دست نادرشاه افشار در دشت مُغان، طی مدتی طولی، حصول مشروعیتِ سیاسی بین قشر شیعی جامعهٔ ایران، مستلزم کسب انتساب به سلسلهٔ صفویه، ولو تأیید سلطنت صوری مدعیان بی‌مسمای صفوی بود. صفویان نه‌فقط در اصفهان، بلکه در آذربایجان که پایگاه معنوی و خاستگاه اجدادشان بود نیز، از نفوذ مذهبی در ذهنیت شیعیان مناطق مختلف برخوردار بودند.

صرف‌نظر از کم‌وکیف تقیّد دموکرات‌ها به اسلام، فرقه می‌کوشید آمال و عقاید سیاسی خویش را از تشیع تطبیق دهد. تدبیر متقدم شوروی در اعزام روحانی شاخص شیعی به آذربایجان، یعنی شیخ‌الاسلام آخوند آقا جواد اوغلو علی‌زاده نیز، اقدامی ضروری جهت تحقق اهداف آتی مبنی بر نفوذ قوی در ذهنیت اهالی مذهبی و جلب نظر مساعد علمای محلی بود.[۳] لئون دیگر از ملزومات قدرت مشروع در جامعهٔ غالباً ترکی‌زبان و شیعی‌مذهب آذربایجان، تداعی خاطرهٔ صفویان و قزلباشان در اندان مردم بود. فلذا قطع‌نظر از حضور عنوان شاخص «سید» در نام رهبر فرقه و تناسب ضمنی آن با سیادت صفویان، برگزیدن لفظ قزلباش برای قشون حکومت، بیانگر تأکید بر وجههٔ تاریخی و مذهبی در محیط اجتماعی آذربایجان بوده است. همان طور که راجر میروین سبُوری سابقاً ذکر کرده است، تسمیهٔ منتخب فرقهٔ دموکرات، اقدامی سنجیده و پیش‌اندیشانه جهت تحریک و ترغیب عواطف عمومی بود.[۴] در خاتمه لازم‌الذکر است که فارغ از دایرهٔ اختصار این جستار، تفصیل جزئیات بحث مستلزم تدقیق مجزادر مستندات مقطع مربوطه است.

مآخذ ملام

- Zabih, Sepehr. 1966. The Communist movement in Iran. Berkeley And Los Angeles: University of California Press. p. 104.
- Floor, Willem, & Hasan Javadi. 2013. "The Role of Azerbaijani Turkish in Safavid Iran." Iranian Studies 46(4). pp. 569581-.
- Həsənli, Cəmil. 1998. Güney Azərbaycan: Tehran, Bakı, Moskva arasında (1939–1945). Bakı: Diplomat nəşriyyatı. s. 172173-.
- Savory, Roger M. 1997. “Modern Persia.” In The Cambridge History of Islam, V. 1B: The Central Islamic Lands Since 1918, 595626-. Cambridge: University Press. p. 616.



لوریس چکناوریان:

اسپانسر ندارم



روز بین‌المللی زبان فارسی

از وظیفه تقویت زبان مادری و خطر انقراض تدریجی آنها در برابر زبان‌های در حال هژمونیک سخن می‌گفتند بیش از هرچیز منظورشان دفاع از زبانهای در معرض انقراض «ملت‌ها» و «کشور»هایی بود که در عصر جهانی شدن در برابر تهاجم زبان مسلط جهانی یعنی انگلیسی قرار گرفته‌اند.

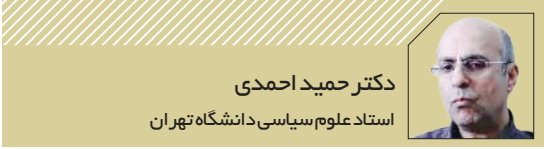
زبان فارسی هم بر اساس فلسفه‌ی اعلامیه و قطعنامه روز بین‌المللی زبان مادری در سال ۲۰۰۰ «زبان مادری ایرانیان» است و هم به لحاظ تاریخی، چرا که قرن‌ها است زبان آموزش، تاریخ‌نگاری و شعر و ادب تمامی مردمان و اقوام ایران زمین بوده و مادران همه این تیره‌های ایرانی، در کنار صدها لهجه و گاه زبان محلی رایج در کشور، به آن سخن می‌گفته و می‌گویند زبان فارسی زبان مادر همه ما ایرانیان، یعنی «مادر ایران»، «هام میهن» و پیوند دهنده «فرزندان ایران» است. در بطن این مادر مینوی است که در طول هزارها جسی و روح و روان همه مادران ما آرمیده و خواهند آرمید زبان فارسی در جای خود بزرگ‌ترین پشتوانه و تکیه‌گاه زبان‌های تیره‌های ایرانی چه کردی، بلوچی، پشتون و چه ترکی آذری، و صدها آگوش و آ لهجه‌ی محلی در ایران و حوزه تمدنی ایرانی است. بی‌گمان ضعف و انقراض آن، ضعف و انقراض همه این لهجه‌ها و زبان‌ها در برابر زبان‌های هژمونیک جهانی و منطفه‌ای خواهد بود.در این کارزار بزرگ زبان فارسی چشم اسفندیار و پاشنه اشیل ایران است و دشمنان کوچک و بزرگ داخلی و خارجی ایران و ایرانیت بیش از هر چیز آن را نشانه گرفته‌اند. امروزه نگهداشت زبان فارسی بزرگ‌ترین خوشی‌کاری (وظیفه) فرهنگی و سیاسی ایرانیان در برابر تهاجمات فرهنگی و سیاسی بر پیکر «مادرمان ایران‌زمین» و خنثی کردن دسیسه‌ی پیچیده‌ی ایران‌زدایی است. «پران، مادر همه مادران» ما و زبان فارسی، مادر همه لهجه‌ها و زبان‌های تیره‌های ایرانی و پشتوانه و تکیه‌گاه استوار آنها است. در راستای قطع‌نامه‌ی سال ۲۰۰۰ سازمان ملل، و با اعلام و پاسداشت روز دوم اسفند (۲۱ فوریه) به عنوان «روز بین‌المللی زبان فارسی»، زبان مادریمان را در سراسر حوزه تمدنی ایرانی گرمای بداریم، دسیسه‌های دشمنان خود را خنثی کرده، «مادرمان ایران» را خشنود و دل او را از خودمان شاد بداریم تا دل همه مادرانی را که قرن‌هاست در بطن او در گستره‌ی حوزه تمدنی ما آرمیده‌اند، شاد کنیم.

زبان ملی زبان مادری و یکپارچگی ملی

محافل علمی، اقتصادی و سیاسی رسمیت یافته و مورد قبول همه کشور های جهان قرار گرفته است. امروزه ما نه می توانیم به زور زبان و لهجه ای را از بین ببریم و نه به زور می توانیم زبان و لهجه ای را دست نخورده نگه داریم که هر دو کاری غیر انسانی و عبث و فتنه برانگیز است. محافلی که از احترام به زبان مادری، قصد سو استفاده برای مقاصد فتنه گرایانه خود را دارند و البته پشتوانه محافل جاسوسی «انگلیسی، آمریکایی و صهیونیستی» را نیز تمام و کمال در اختیار دارند باید بدانند که در جهان مدرن امروز دیگر جایی برای اینگونه اندیشه ها و سو استفاده باقی نمانده است. همگان بدیدیم که آمریکایی ها و صهیونیست ها با هزینه های میلیاردی و با به راه انداختن جنگ و جنایت آرزوی «خاورمیانه بزرگ» یعنی خورمیانه تکه پاره شده را برای «جویندن» راحت تر به گور برند. ایران جلودانه مانده است و جلودانه خواهد ماند. تاریخ نشان داده است که به هنگام تجزیه و اشغال کشور از سوی بیگانگان و عوامل آنان، ایرانی جماعت به رغم ناخشنودی از حکومت خود، نانجیبی نکرده و برای یکپارچگی و حفظ وحدت ملی خود، متحد ایستاده است. در هنگام تهدیدهای ها و رجز خوانی های محافل آمریکایی-صهیونیستی علیه ایران گویا یکی از کهنه سیاستمداران خودشان که اندکی عقل داشته است گفته بوده است از جمله به ایران بپرهیز کنید چون در این صورت در ایران «زندانی با زندان بانش» علیه شما متحد خواهند شد!

غیرقانونی بودن آموزش به زبان های محلی

زبان مادری ملاک حفظ فرهنگ محلی نیست بلکه حفظ فرهنگ محلی و بومی اقلیت‌های زبانی با آموزش زبان قومی و نه آموزش به آن زبان تامین می‌شود. ماده ۲۷ میثاق نیز چنین تکلیفی سلسی و نه اجباری بر عهده دولت‌ها می‌گذارد. دولت‌ها مکلف هستند مانع آموزش زبان های قومی و محلی نشوند. ولی هیچ تکلیفی به آموزش این زبان ها ندارند؛ افزون براین ماده۲۷ یاد شده یک هنجار حقوق بین الملل عرفی نیست و مورد وثوق بین المللی قرار نرفته‌است چنانچه کشور مهمی همچون فرانسه بر ماده یاد شده حق شرط گذاشته است و به این مقرره متعهد نشده است. همچنین آموزش به زبان مادری نوعی ترویج ناسیونالیسم و جمع گرایی و برخلاف ارزش‌های لیبرال است. در نگرشی کالتی به حقوق بشر، انسان‌ها باید آزادانه مقدرات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی خویش را رقم بزنند؛ در نتیجه آموزش زبان نیز باید امری اختیاری و نه اجباری باشد. در اینجابرای نظم ملکنداری بی تردید وجود یک زبان آموزشی لازم است و هیچ قرائت لیبرالی نیز با یک زبان آموزش رسمی مخالفتی ندارد اما تحمیل زبان دوم، صرفا به دلیل مصالح جمعی و قومی و منافع احتمالی و ادعایی یک گروه زبانی، تحمیل اجباری آموزش زبان به فرد فرد انسان هایی است که چه بسا باوجود تعلق به یک گروه جمعیتی زبانی ، مایل به آموزش به این زبان در مدارس و نظام آموزشی خود نباشند. انتخاب و حفظ زبان قومی یک گروه جمعیتی، صرفا و صرفا با اراده آزادانه و فردی عضو آن گروه میسر خواهد بود و نه با تحمیل یک هدف گروهی بر افرادی که شاید مایل نباشند به آن زبان آموزش ببینند. طرفداران آموزش به زبان مادری ، از دیدگاهی جمع گرایانه سخن می‌گویند؛ جمع گرایی زبانی که با جمع گرایی قومی و نژادی بسیار نزدیک است . بنابراین همان طور که اندیشمندان لیبرال همچون کانت و کیم لیکا اشاره کرده‌اند انتخاب مردمی که فرهنگ واحدی دارند ، فقط در صورتی ارزش دارد که ناشی از اراده و انتخاب واقعی یکایک شان باشد اما تحمیل آموزش زبان یک گروه به اعضای آن ، مقدمه یک جمع گرایی قومی و زبانی است که به شهادت تاریخ بارها عوارضی نامطلوب و غیر قابل کنترل داشته‌است. آموزش زبان مادری همان قدر که در صورتی که آزادانه و داوطلبانه باشد به معنای احترام به حقوق بشر است، در صورتی که دستوری و اجباری باشد مغایر حقوق بشر است. این موضوع در مورد آموزش به زبان مادری افزون بر اینکه با آزادی های شخصی در تضاد است با وحدت ملی و مصالح اقتصادی و توسعه کشور نیز مغایر است . بحث فقط قربانی کردن هزینه های لازم برای بهداشت و مسکن و امنیت و تغذیه و رفاه اجتماعی نیست ، بلکه دیدگاهی که مروج اولویت بخشیدن به ارزش های انتزاعی فرهنگی به توسعه انسانی است ، خود می تواند ضد توسعه و مغایر منافع اقتصادی باشد. آموزش به زبان مادری به چند پارگی فرهنگی ایران می‌انجامد و مقدمه مزایبکی و تکه تکه شدن وحدت ملی است وپدیدهی بودن این موضوع تا حدی است که شاید نیازی به توضیح و تفسیر چندانی نباشد. در مجموع چنانچه در ابتدای این نوشتار اشاره شد، آموزش به زبان مادری مغایر قانون اساسی ایران است، مبنایی در حقوق بین الملل بشر ندارد، مخالف حق انتخاب آزادانه فردی و غیر اقتصادی بوده و سد و مانعی در برابر توسعه است.



سالهاست که جریان‌های قوم‌گرا و کشورها و رسانه‌های خارجی حامی آنها روز بین‌المللی زبان مادری در ۲۱ فوریه (دوم اسفند) را تفسیر به رای کرده و با مصادره‌ی آن به عنوان روز زبان‌های محلی و قومی، کارزار شریانه‌ای علیه زبان فارسی، زبان ملی و مادری همه ایرانیان به راه انداخته‌اند.

دقت عمیق نکردن در فلسفهٔ اعلام این روز از سوی سازمان ملل باعث شده تا برخی، و از آن میان برخی روشنفکران و رسانه‌های ساده‌انگار داخل و خارج ایران، این تفسیر را بپذیرند و ناخوسته در کارزار علیه زبان فارسی همراه شوند. این در حالی است که پیشتهاد این روز را نه یک یا چند نماینده زبان‌های محلی و قومی، بلکه کشوری (بنگلادش) با نزدیک دویست میلیون جمعیت در ۱۹۹۹ در پاسداشت زبان ملی خود بنگالی به یونسکو ارائه داد و در قطعنامه ۲۶۲/۵۶ مجمع عمومی در سال ۲۰۰۰ به تصویب رسید. بیشتر نمایندگان کشورهای جهان از آن رو این پیشنهاد را بپذیرفتند که در عصر جهانی شدن، سلطه‌ی زبان انگلیسی در گستره جهانی را به زبان زبان ملی خود می‌دانستند به همین خاطر بود که از آن زمان کشورهایی چون فرانسه، هند، المان و دیگران سالانه ملیباردها دلار برای تقویت زبان‌های ملی خود یعنی فرانسوی، هندی و المانی و… هزینه می‌کنند. در همین دوران بود که ساموئل هانتینگتون، نظریه‌پرداز آمریکایی تقویت زبان انگلیسی را مهم‌ترین نشان ناسیونالیسم آمریکایی خواند. بنابراین واحد تحلیل تعریف‌کننده «مادر» در چهارچوب قطعنامه روز بین‌المللی زمان مادری «ملت» بده و نه «قوم» و «محل» ، به همین دلیل است که در کشورهایی چون آمریکا، کانادا و یا دیگر کشورهای اروپایی، زبان مادری مهاجران را بر اساس «ملیت» آنها و مبنای «کشوری» تعریف می‌کنند و به ایرانی‌ها، هندی‌ها و فرانسوی‌ها برای گذاشتن کلاس‌های آموزش به زبان فارسی، هندی و فرانسوی و… کمک‌های مالی می‌کنند.هنگامی که نمایندگان «ملت‌ها» و «کشور»ها در سازمان ملل

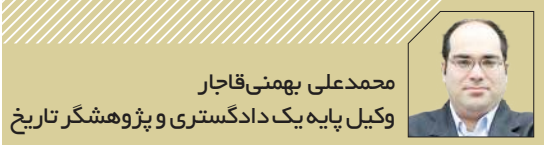


موضوع احترام به زبان مادری و سعی در حفظ و نگهداری آن (البته اگر در عصر جهانی شدن و ایجاد دهکده جهانی ممکن باشد) که از سوی یونسکو مطرح شده است بی تردید به معنای آن نیست که کشورهای گوناگون از جمله هند، ایالات متحده آمریکا، روسیه، چین، ایران، ترکیه و… که دارای ده ها و بعضا صدها زبان و لهجه و گویش هستند از فردا تمام مکاتبات و ارتباطات کشوری و دولتی و آموزشی خود را با انواع و اقسام زبان های موجود در کشورشان انجام دهند و مشکلات عدیده فرهنگی ،

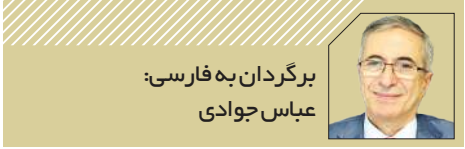
ارتباطی، اقتصادی و سیاسی فراوانی را برای خود فراهم سازند. در تمام کشورهای جهان که در آنها بدون استثنا به چندزبان سخن گفته می شود، مسلما باید به زبان ها و لهجه ها مردمان شهرها و روستاهای مختلف به عنوان میراث فرهنگی بشریت احترام گذاشت؛ اما به هر حال طبیعی است که در هر واحد جغرافیای سیاسی، زبان ملی و مشترکی برای ایجاد ارتباط باید رسمیت داشته باشد؛ همانگونه که امروز چه بخواهیم و چه نخواهیم زبان انگلیسی به عنوان زبان ارتباطی مردم دنیا و

موضوع احترام به زبان مادری و سعی در حفظ و نگهداری آن (البته اگر در عصر جهانی شدن و ایجاد دهکده جهانی ممکن باشد) که از سوی یونسکو مطرح شده است بی تردید به معنای آن نیست که کشورهای گوناگون از جمله هند، ایالات متحده آمریکا، روسیه، چین، ایران، ترکیه و… که دارای ده ها و بعضا صدها زبان و لهجه و گویش هستند از فردا تمام مکاتبات و ارتباطات کشوری و دولتی و آموزشی خود را با انواع و اقسام زبان های موجود در کشورشان انجام دهند و مشکلات عدیده فرهنگی ،

ارتباطی، اقتصادی و سیاسی فراوانی را برای خود فراهم سازند. در تمام کشورهای جهان که در آنها بدون استثنا به چندزبان سخن گفته می شود، مسلما باید به زبان ها و لهجه ها مردمان شهرها و روستاهای مختلف به عنوان میراث فرهنگی بشریت احترام گذاشت؛ اما به هر حال طبیعی است که در هر واحد جغرافیای سیاسی، زبان ملی و مشترکی برای ایجاد ارتباط باید رسمیت داشته باشد؛ همانگونه که امروز چه بخواهیم و چه نخواهیم زبان انگلیسی به عنوان زبان ارتباطی مردم دنیا و



شاید هیچ ایرانی با آموزش آزادانه و داوطلبانه زبان‌های محلی اقوام ایرانی که هر یک جزئی از فرهنگ غنی ملی ما هستند ، مخالفتی نداشته باشد اما آنچه به عنوان آموزش به زبان مادری مطرح می‌شود تفاوت های آشکاری با آموزش آزادانه زبان های قومی دارد. آنچه از آموزش به زبان مادری در ذهن متبادر می‌شود، آموزش کتب درسی به زبان های محلی هر قوم است. به عبارت دیگر موضوع آموزش زبان مادری نیست بلکه آموزش به زبان مادری است. در آموزش زبان مادری ، هدف آموزش زبان یک گروه جمعیتی به اعضای آن گروه است اما در آموزش به زبان مادری ، هدف آموزش دروس عمومی مانند ریاضی، علوم، فیزیک و شیمی و …به زبان های محلی است. این نوشتار ، موضوع آموزش به زبان مادری را از دیدگاهی حقوقی و انسانی بررسی می‌ کند. در چارچوب حقوق داخلی ایران ، تکلیف مشخص است، طرح آموزش به زبان مادری به صراحت برخلاف قانون اساسی است . اصل ۱۵ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران موضوع زبان آموزش را روشن ساخته و مقرر کرده است: «زبان و خط رسمی و مشترک مردم ایران فارسی است. اسناد و مکاتبات و متون رسمی و کتب درسی باید با این زبان و خط باشد. درست است در ادامه این اصل نیز تصریح شده است : ولی استفاده از زبان‌های محلی و قومی در مطبوعات و رسانه‌های گروهی و تدریس ادبیات آن‌ها در مدارس، در کنار زبان فارسی آزاد است.» اصل ۱۵ نص صریح و گویایی دارد. تنها زبان رسمی زبان فارسی است و کتب درسی باید با این زبان و خط باشد. پس آموزش به زبان مادری تنها در صورت تغییر قنون اساسی امکان پذیر است و استحکام واقتدار قانون اساسی را به چالش می‌ طلبد و البته روزنه ای را باز می‌ کند که سایر اصول قانون اساسی را نیز تضعیف و متزلزل خواهد کرد. بنابراین آموزش به زبان مادری صرفا به موضوع زبان محدود نیست ، این موضوع به چالش کشیدن قانون اساسی است و چنین مساله ای بی شک هم برای حاکمیت و هم برای ملت هزینه آور است. قدرت و اقتدار قانونی حاکمیت در قانون اساسی تثبیت شده است. وقتی حاکمیت به‌این سادگی اجازه دهد که مبنای اصلی مشروعیتش یعنی قانون اساسی و اصول آن بدون طی مراحل و تشریفات قانونی بدین گونه آشکارا زیر سوال برود ، فرض طرح تغییر و تزلزل در سایر اصول قانون اساسی و به زیر سوال بردن آنان نیز منتفی نیست؛ به عبارتی قبح تغییر قانون اساسی را از میان می‌ برد. بنابراین بر ملت و دولت است که نسبت به میناق خود حساس باشند و امتزازل نمودن آن خودداری کنند. از سویی دیگر براساس حقوق بین الملل بشر نیز هیچ الزامی برای آموزش به زبان مادری وجود ندارد. ماده۲۷ میثاق بین المللی مدنی و سیاسی برای اقلیت‌ها حق حفظ فرهنگ محلی شان قائل شده است ولی این حفظ فرهنگ به هیچ‌روی به معنای آموزش به زبان مادری نیست و در هیچ تفسیری از ماده۲۷ ، آموزش به



برگردان به فارسی:

عباس جوادی

آنچه می‌خوانید فصل کوچکی از کتاب پروفسور ایلبر اورتایلی، معروف‌ترین استاد تاریخ در ترکیه، استاد سابق دانشگاه‌های آنکارا،وین،برلین، پرنستون،پاریس، کمبریج و آکسفورد با عنوان «تاریخ ترکان» است.این کتاب در سال ۲۰۱۵ در استانبول به چاپ رسیده است. ساختار این کتاب به صورت سؤال هائی چیده شده است که اورتایلی به آنها جواب می‌دهد.

■ **غزونیان و قراخانیان اولین دولت‌های مسلمان ترک بودند. میدانیم که قبل از غزونیان هم در خراسان و ماورالنهر (فرا رود) دولت‌ساسانیان نفوذ و قدرت بسیاری داشت. در باره روابط ایران با ترک‌ها و اسلام چه می‌توان گفت؟**

ایلبر اورتایلی – برای درک پدیده ترکی و ترک‌ها در این دوره، درک تمدن ایران و ساسانیان نقشی اساسی دارد. ایران همسایه ترکیه امروز و عثمانی دیروز است. ایران، در عین حال دنیائی است که دولت سلجوقی آناتولی از نگاه دولتی و اداری تابع و «واسال» آن بوده است چونکه در ایران هم «سلجوقیان بزرگ» حکمرانی می‌کردند. ایران حتی قبل از اسلام هم با ترک تباران و زبان آنها تماس مستقیمی داشت.از این جهت درک دوره ساسانی اهمیت دارد. آنچه که می‌بینیم این است که تمدن ترکی در کنار تمدن ساسانی شاخ و برگ یافته است.تمدن ایرانی از نظر تمدن ترکی چیزی نیست که با دو سه جمله گفت و از آن گذشت. همان اهمیتی که یونان باستان برای تمدن کنونی غرب دارد، ایران هم برای ما همان نقش را بازی می‌کند. زبان فارسی به زبان ترکی مل، از واژگان گرفته تا مکالمه روزمره‌مان تأثیر گذاشته است.حتی بعضی کلمات مانند «دانشمان» (بمعنی مشاور، -م) که بظاهر ترکی اصل می‌نمایند، از افعال فارسی (در این مورد «دانستن») می‌آیند

تمدن ایرانی در زمینه جغرافیائی هم تاریخ گسترده‌ای دارد. در مراحل تاریخی قبل از ما یعنی ترک‌ها، آناتولی غربی یعنی «یونیا» در فارسی نام «یونان» داشت. به اینجا «استان یونان» گفته می‌شد (به ترکی: «یونانستان»- م). ایران در آناتولی غربی دارای ساتراپ‌ها (استان‌ها) و ولایت‌های خود بود. مثلا شهر و ولایت امروزی «موغلا» («کاریا» و یا «قاریا» ی قدیم) یک ساتراپ ایران بود. قرن‌های ششم و هفتم قبل از میلاد دوره‌ای است که در یونان، بین النهرین (میان‌رودان)، سوریه و مصر تأثیر ایران به چشم می‌خورد.

ایران تمدنی باستانی است که نوشتارش به ثبت رسیده است. ایرانیان خود را به تاریخ شناسانده‌اند. مثلا دگر گونی در جغرافیای بشری در تاریخ ایران بطور حیرت انگیزی کم است. برای مقایسه می‌بینیم که زبان قطبی مصر باستان محدود به گروه کوچکی از مردم و تنها در کلیساهای آن منطقه رایج بوده و یا از هند باستان هم از نظر زبان فقط چیز کمی باقی مانده است. اما ایران اینطور نیست. امروزه روشنفکر ایرانی، زبان ساسانیان یعنی پهلوی را می‌داند. اساطیر و داستان‌های آن دوران هنوز زنده‌اند. افسانه‌های ایللیاد و اودیسه یونان باستان این قدر امکان بقا در میان مردم مدرن نداشتند.در ایران حتی کسانی که خواندن و نوشتن نمی‌دانند هم داستانهای «شاهنامه» را بزبان می‌آورند

■ **در آن دوره بغداد شهر فرهنگ و عرفان بود…**

بغداد آن زمان در تمام تاریخ، شهربهترین ترجمه‌ها، شهر پر احترام ترین کتابخانه‌ها و مدارس بود. علاوه بر این بغداد مرکز نسخه برداری (استنساخ)، تکثیر و توزیع آثار تألیف شده بود، مرکز نگهداری تالیفاتی بود که از اقصی نقاط دنیای اسلام به آنجا آورده می‌شد. فیلسوف معروف الفارابی (وفات: ۹۵۰ م) شخصیت چنین محیطی بود. خود را در این دوره به قلم می‌آورد. مصر همچنین موطن تاریخدان بزرگ،الکندی هم بشمار می‌رود.

تحولات دیگری هم بوده‌اند. شاعر نامهار ایران، فردوسی، تألیف «شاهنامه» را که با آن اثر تمدن ماقبل اسلامی ایران را احیا کرد، در اواخر قرن دهمم برای اتحاف به حکمران خود محمود غزنوی به پایان رسانید. ابتدا ماورالنهر و سپس خراسان و ایران در قرن یازدهم موطن دانشمندانی همچون ابن سینا و بیرونی شد. علاوه بر این، در این عصر نیم قاره هند هم وارد دایره توجه این تمدن شد. بیرونی یک متخصص برجسته هندوستان است. همچنین تألیف «دیوان لغت‌الترک» را محمود کاشغری هم در همین دوره انجام داده است.

طوری که می‌بینیم، در این دوره کشورهای شرقی از سرحدات چین تا حوزه رود فرات صحنه یک وحدت فرهنگی شده‌اند که دیگر هیچ وقت شاهدش نبودیم. فتوحات ترکان در این دوره نقشی متحد کننده بازی کرده است.

آیا ایران ساختاری «کاسموپولیت» دارد که می‌تواند اقوام مختلف را متحد کند؟

در ایران یک پدیده امپراتوری وجود دارد. ما ترک‌ها هم به عنوان یک ملت جزو وارثین این پدیده هستیم. خواهیم دید که کارکرد دولت، سازمان‌های دولتی، اسکان و یا نگاه به موضوعات دینی در مقیاسی وسیع از همین پدیده امپراتوری سرچشمه می‌گیرد.ایران به عنوان یک امپراتوری جزو نمونه‌های شرقی امپراتوری‌های حوزه مدیترانه است. تا زمانیکه ترکان به این مناطق نیامده بودند، ایرانیان نام «ایران» را بکار نمی‌بردند. این تعبیر قبلا به ندرت و

در چهار چوب محدودی بکار می‌رفت. بقول ایرانشناس معروف معاصر، برت فراگنر، تعبیر «ایران» مربوط به عصر سلجوقیان می‌شود. پیش از سلجوقیان، ساسانیان از یک آرین شهر (ایران‌شهر) سخن می‌گفتند اما این تعبیر چندان رواج نداشت. در این زمینه نظر ایرانشناس برت فراگنر مورد قبول اکثریت است.

در سال‌های ۲۰۰۰ قبل از میلاد در جغرافیای ایران ایلامیان می‌زیستند.ایلامیان ربطی به ایران امروزه نداشتند چونکه آن‌ها آریائی تبار نبودند. موضوع زبان ایلامیان هم بسیار مباحثه انگیز و تا امروز ناروشن است. شاید اطلاعاتی در آینده کسب شود که باعث روشن شدن این موضوع گردد.

در جغرافیای کنونی ایران امروزه، تا نبرسید کسی نمی‌گوید که مثلا فارس و یا آذربایجانی است و یا نیست. نام و دولتداری ایران دیگر کاملا جا افتاده است. این یک فرهنگ است. مثلا کسانی که اتریشی باشند اما آلمانی زبان نباشند نمی‌گویند «ما اتریشی هستیم» و یا حتی استونیائی ها و لیتونیائی‌ها هیچگاه ادعای روس بودن نمی‌کنند. طبیعتا مسلمانان روسیه هم به خودشان «روس» نمی‌گویند. اما ایرانیان، اصلیتشان هرچه باشد، میگویند «ما ایرانی هستیم» چرا که در اینجا نمونه برجسته‌ای از یک شکل گیری و انسجام فرهنگی در پیش چشممان قرار دارد.

■ **پس در آن صورت آیا می‌توان گفت که ایرانیان با فرهنگ خود احساس غرور می‌کنند؟**

صد در صد. ایران برای ما فقط یک فرهنگ همسایه نیست. مقام ایران در فرهنگ، زبان و ادبیات بسیار بلند است. با این فرهنگ حتی ما هم باید احساس غرور کنیم. شکی نیست که تماس با فرهنگ‌هایی مانند فرهنگ ایران زبان ما را غنی‌تر می‌کند. اگر لاتینی نبود انگلیسی هم معنایی نمی‌داشت. در مورد فارسی و ترکی هم وضع مشابهی وجود دارد.

■ **آیا ایلام باستانی‌ترین امپراتوری نیست؟**

وقتی مصر هست به دولت دیگری نمی‌شود صفت «باستانی» و «قدیمی‌ترین» و غیره داد. موزه قاهره تنها متعلق به مصریان نیست.از این موزه دیدن می‌کنید و واله و شیدای آن می‌شوید. یک عده هم تلاش می‌کنند آثار این موزه را بخودشان وصل کنند در حالیکه این آثار را باید مثل چشم و جان خودتان حفظ کنید چرا که بخواهیم یا نخواهیم، بدانیم یا ندانیم، همه‌مان مصری هستیم. تا ظهور اسلام، ریشه‌های تمدن معاصر در مصر است. این را باید قبول کرده به آن احترام بگذاریم. هویت‌های ملی خارج از مصر چیز دیگری هستند. توان هویت‌های ملی، در عین حال که ویژگی‌های خودشان هم مهم است، با این قبیل میراث‌هایی که از فرهنگ‌های باستانی می‌گیرد، غنی می‌شود و گرنه آن هویت ملی در یک گوشه‌ای به فراموشی دچار می‌گردد. واحدهای اجتماعی و جوامعی که امتحان آمیزش با فرهنگ‌های بزرگ را داده و با غنای فرهنگی از این امتحان بیرون آمده‌اند موجودیت با شخصیت تاریخی می‌یابند و به بقای خود ادامه می‌دهند. این، آزمونی است که ترک‌ها پشت سر گذاشته‌اند. از این جهت است که بعضی چیز هائی که به ما آموخته شده، اشتباه است. میگویند هر جا که رفته‌ایم، آن جا را تقلید کرده‌ایم. درست است، تقلید کرده‌ایم اما با همه جوانب مثبت و منفی خود، موفق به ادامه بقا در تاریخ هم شده‌ایم.

■ **پژوهش در باره ایلامیان هنوز ادامه دارد…**

درست است.اگر به یافته‌های زبانشناسی باستان نگه کنیم، می‌بینیم که ایلامیان یک قوم آریائی نبودند.اورارتوئی‌ها هم آریائی نبودند. ما در این اواخر به این نتیجه رسیدیم که اینها در اصل چیچن بودند. در نزدیکی شهر وان شهرستانی هست به اسم «گورپینار». در نزدیکی آنجا قصبه‌ای هست بنام «چاووش تپه» که یک ده چیچن نشین دارد. این‌ها چیچن هائی هستند که بعد از جنگ سال ۱۹۹۳ به اینجا مهاجرت کرده‌اند. یکی از این مهاجران موسوم به محمد که مسئول نگهدایی حفريات باستانشناسی است می‌گوید زبان لوحه هائی که برایش می‌خوانند به زبان خودش شبیه است و حالا هم این زبان را می‌آموزد. بعد این موضوع بررسی می‌شود و حالت جدی بخود می‌گیرد. و گرنه به فکر چه کسی می‌رسید که زبانه‌ای قفقازی را با اورارتو مقایسه کند؟ در تاریخ باستانشناسی این قبیل تصادف‌ها هم نقش بازی می‌کنند. حالا میدانیم که موقعیت تاریخی زبان چیچنی چیست. شاید بزودی هویت ایلامیان هم معین شود، هویت سومری‌ها هم… سومری هم نه جزو زبان‌های سامی است و نه جزو زبانه‌ای آریائی. البته نمی‌توان با این ترتیب زود حکم صادر کرد که سومرها ترک بودند. در این قبیل بررسی‌ها نیازی به شتابزدگی نیست.

■ **اقوام آریائی برای اولین بار چه زمانی در ایران پیداشدند؟**

اقوام آریائی در سالهای ۱۵۰۰ قبل از میلاد بتدریج در فلات ایران ظاهر شدند – در یکی دو تا از مراکز مورد ترجیح برای سکونت در ایران کنونی مانند یزد … یعنی اینکه این مناطق از نظر آب و هوا و کشاورزی ترجیح داده شده‌اند… ایران جغرافیای بسیار مناسبی از نظر زندگی و ریشه دواندن مردم کشاورز است – گونه‌ای پر رنگ‌تر از جغرافیای آناتولی را پیش چشم خود بیاورید: در مرکز این سرزمین منطقه‌ای هست با آب و خاک فراوان و پربرکت که مردم آنجا جمع می‌شوند. اینجا موضوع در سر جلگه‌های خیلی وسیع نیست. مثل آناتولی این جلگه‌ها کوچک هستند اما تعدادشان زیاد است. طبیعی است که برای متحد کردن این جلگه‌ها یک امپراتور لازم است. از این جهت است که ایران یکی از مستحکم‌ترین پادشاهی‌های خاورمیانه را بوجود آورده است.

■ **در آن دوره مادها و پارس‌ها بودند…**

مادها و پارس‌ها اقوام جنگجو بودند، ایزد‌های آنها هم شبیه



ایلبر اور تایللی استاد تاریخ ترکیه

ایران برای ترکیه در حکم یونان

تماس با فرهنگ‌هایی مانند ایران، زبان ما

این تمدن به کار دیگران دخالت نمی‌کند. خود همین یک نشانه آمیزش و انسجام یافتن یک امپراتوری است. در هند و مصر و آشور هم همینطور شده است. امپراتوری کلده (بخشی از بابل، -م) یهودیان را به بابل تبعید کرد اما هخامنشیان آنها را به موطن خودشان برگردانیدند. دوره «اسارت نخست» یهودیان هم باین صورت پایان یافت. یعنی نوعی تسامح نسبت به ادیان نوعی زمینه مصالحه موجود بود.

■ **آیا در این دوره می‌توان از یک هنر یونانی – پارسی سخن گفت؟**

البته اسکندر در شیراز تخت جمشید را که بخشی از پایتخت ایران بود به آتش کشید. اگر در مقام مقایسه بگوئیم، آنجا مقیاس بزرگتری از «اتاق عرض» قصر تویقایی عثمانی بود. همین جا بود که از سفیران و دولتمردان پذیرائی می‌کردند. در عین حال عدالت هم در این اتاق تجلی می‌کرد و به شکایات رسیدگی می‌شد. میدانیم که نوروز یکی از مراسم مهم ایرانی است. در جریان این مراسم شاهنشاه یک روز تمام بر تختش می‌نشست و نمایندگان اقوام گوناگون هدایای خود را تقدیم او می‌کردند. از قاریائی ها و ایوبیائی‌ها تا قاپادوکیائی‌ها… شاهنشاه هم بعنوان بالاترین مرجع تصمیم گیری، عدالت را جاری می‌کرد. این‌ها تجسم رسمی شدن و نمادین شدن یک امپراتوری است، یعنی اینجا چیزی مانند صحنه تئاتر پیش چشمان شماسات، بطور خلاصه، تخت جمشید یک صحنه است، صحنه‌ای که حیات دولت و ملت را منعکس می‌کند.

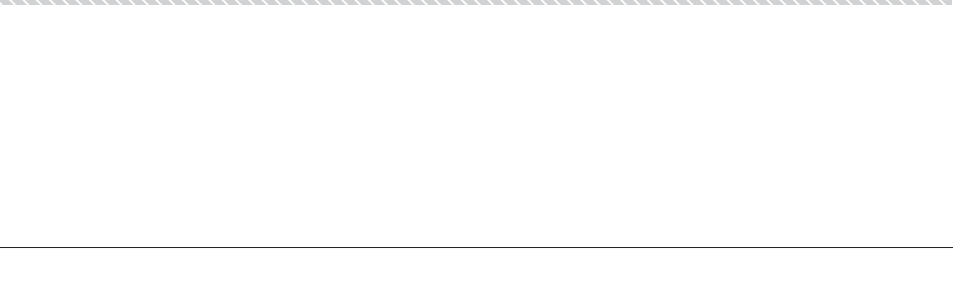
پارس‌ها یک دوره هم با رومیان در افتاده‌اند…

این در دوره بعدی است… پارس‌ها در آن دوره‌ها جنگجویان بزرگی دارند. حکمرانان بزرگ هم دارند. سه

مانده‌اند. مثلاً به والی و استاندار «مرزبان» می‌گویند. اسم شهر «هرزیفون» ما هم که یک شهر آناتولی است، از همین کلمه «مرزبان» می‌آید. در اینجا یک نظام زمین و خاک هست.اگر به یافته‌های حفريات شهر «گوردیون» در آناتولی دقت نمائید، می‌بینید که شبکه راه‌های امپراتوری ایران تا تأسیس امپراتوری روم، کامل‌ترین شبکه راهی بود. این بنیاد همان راهی است که به مدت دو هزار سال بعنوان مسیر تجاری و نظمی مورد استفاده قرار گرفته است. نه سرحدات ولایات بی‌زانس بطور تصادفی کشیده شده و نه سرحدات ولایات داخلی عثمانی. نظامی که بیشتر از دیگران این راهها و شبکه‌های راهی را تغییر داده، عثمانی است، چرا که به مرور زمان شکل تجارت و راه‌های دریائی تغییر یافته‌اند. این هم علتش آنست که بعد از قرن ۱۷ دنیا به سرعت تغییر یافته است. ما به ایالت رومی «پافلاگونیا» ما «کاستامونی» (قاستامونی) میگوئیم، جائی را که به آن نام «گالاتیا» می‌گفتند ما «آنکارا» نامیده‌ایم. ولایت «آدین» ما هم متناسب با سرحدات ایالتی روم معین شده است.وقتی دنیا بخاطر تغییرات ناشی از تجارت و نقلیات دریائی عوض شد، مرکز آن ولایت هم به ازمریر کنونی منتقل گردید. منطقه «منطشه» هم همان «کاریا» و یا قاریای قدیم است.

■ **هخامنشیان و یونانیان در حال جنگ باهمد یگرند، نه؟**

بله،پارس‌ها که میگوئیم همعصر یونانی‌ها هستند. همین‌ها بودند که قبل از پریکلس به آتن حمله کرده و این شهر را ویران نمودند و به آتش کشیدند. البته همه جا را ویران نمی‌کنند.از جمله میدانیم که در آناتولی ایونی‌ها وقاریائی‌ها بامدیران پارسی و ساتراپ‌ها رابطه خوبی دارند، چرا که



بهبه:

من برای جهان است

با را غنی تر می کند

بسیار خوب، در باره این دوره‌ها چه می‌توان گفت؟

نفر از این فرماندهان که با روم درافتاده‌اند منسوب به خاندان میتریداد ها هستند. بالاخره در قرن سوم میلادی سلسله ساسانیان تأسیس یافته است. اولین حکمران آنها اردشیر بابک است. کسی که بعد از او بر سر کار میاید خسرو نوشیروان دادگار (دادگر) است که همعصر امپراتور روم ژوستینیانوس است. دادکار و یا دادگر که لقب نوشیروان است یعنی «عادل». فردوسی در قرن دهم «شاهنامه» خود را می‌نویسد. از همه اشعارو معلوم است که موضوعاتش را از فرهنگ باستان ایران گرفته است. و با این همت خود زبان فارسی را زنده می‌کند. این را هم به روشنی بیان می‌کند:

بسی زنج بردم در این سال سی

عجم زنده کردم بدین پارسی

در «شاهنامه» حکمرانی افسانه‌ای بنام فریدون هست، شخصیتی مانند انوشیروان... این سنت دولتی و مفهوم عدالت در فرهنگ ایرانی هزار سال پایدار بوده.دین‌ها تغییر می‌یابند اما زبان و ذهنیت آنقدر عوض نمی‌شود. مثلاً از دمکرالی باستان یونان چه چیزی باقی مانده؟ و یا از فرارنه برای مصر چه چیزی مانده است؟ هیچ‌کس از این لاف‌های سنسچیده نگوید که گویا از آنوقت به ما آنچه که به ارث مانده فقط «استبداد و دیکتاتوری» است.نمی‌توان تنها به رژیم‌های کنونی نگاه کرد و حکم صادر نمود. هر چیزی می‌تواند بر سر جامعه‌ها بیاید. در غرب از این قبیل انسان‌ها زیاد است. میگویند: «برانی‌ها را تعریف می‌کنید، اما موضوع خمینی چه خواهد شد؟» خمینی که میگوید حد اکثرش کسی مانند هانری هشتم بود، بیشتر که نبود (هانری هشتم، پادشاه یکه تا انگلستان در قرن شانزدهم، ۴-م. بنیاد تاریخی و فرهنگی یک چیز است، انحرافات‌ی که

این مفاهیم در زیانشناسی باستان، باستانشناسی و تاریخ نویسی غرب در قرن نوزدهم رواج یافت. منظور از دوره پایانی عهد باستان، پیدایش مسیحیت است.

■ **بسیار خوب، در باره این دوره‌ها چه می‌توان گفت؟**

بہتر است اصلا هیچ چیز نگوئیم. قرن هفتم مصادف است با ظهور اسلام. اگر این را بعنوان یک انقلاب ارزیابی کنیم، پس دوره پایانی عهدباستان را چطور باید نامگذاری کنیم؟ حالا مگر صرفا بخاطر اینکه موسسه‌های امپراتوری روم دچار مشکلات می‌شوند می‌توان دوره قبلی را پاک کنیم و بگوئیم یک دوره جدیدی شروع شده است؟ در نهایت زندگی ادامه می‌یابد.پارت‌ها به ایران کنونی و سرزمین‌های دور و بر آن حکمرانی می‌کنند و روم در زمان سزار با این همسایه خود جنگ می‌کند. سزار بریتانیائی‌ها را مغلوب می‌کند، بعد به این طرف رو می‌آورد و میتریداد را مغلوب می‌کند و آناتولی را لاتینی می‌نماید. اما پارت‌ها البته کار خودشان را می‌کنند. مثلا در زمان امپراتور بعدی روم یعنی کراسوس، پارت‌ها این حاکم روم را از بین می‌برند و عده زیادی از سربازان روم را هم اسیر می‌کنند. ساسانی‌ها که میانیند، آن‌ها هم والرئوس را مغلوب می‌کنند و باز یک عده از سربازانشان را به اسارت می‌گیرند. طبیعی است که اینهمه اسیر را نمی‌کشند.

در مرکز امپراتوری ساسانی یعنی جندی شاپور یک مکتب فوق العاده برجسته پزشکی هست. اینجا مکتبی است که آثار یونان باستان را ترجمه می‌کنند و راه و روش‌های علمی آنها را بکار می‌بندند. طب اسکندریه را هم بکار می‌گیرند. چرامیگوئیم طب اسکندر،یه؟ چونکه هروفیلوس کالکدونی به اسکندریه می‌رود تا روی اموات یعنی جسد انسان‌های مرده کالبد شکافی و آزمایش کند. علت آن هم این است که مصری‌ها مومیائی درست می‌کنند و در این کار تبجر دارند. علم آناتومی و تشریح اینطور پیشرفت می‌کند. در سوی دیگر طب یهودی هست که جنبه دینی دارد و کسی نمی‌خواهد به آن توجه کند. این قبیل چیزها به دین اسلام هم وارد شده است (دین یهود به تمام امور د روزمره انسانی مداخله می‌کند، از قبیل اینکه چطور باید غذا بخوری، چطور بنوشی، زن و شوهر چطور همخوابه بشوند و غیره. این دین قواعدی باور نکردنی دارد). از هندیان هم اطلاعات علمی می‌یابد. یعنی از چهار گوشه معلومات می‌یابد، بعد هم طب اسلام به اینها علاوه می‌شود و در اینجا پیشرفت می‌کند. در زمان حضرت محمد اسکندریه جائی بود که مردم برای تحصیل طب به آنجا می‌رفتند. دنیای دور و بر ما گاه به سرعت و گاه تلو تلو خوران جلو می‌رود. حالا ما چطور به یک قسمت این روند سده‌های آغازین و به قسمت دیگرش "قرون وسطی" بگوئیم؟

■ **بسیار خوب، آیا می‌شود گفت که در ابتدای این**

قرون میانی مفهوم دولنداری پیشرفت کرده؟

خاورمیانه و حوزه دریای مدیترانه منطقه‌ای است که اولین کارهای کشاورزی و اولین شهرها و با این ترتیب اولین جامعه سازمان یافته، یعنی اولین دولت‌های دنیا در آنجا پیدا شده است. در ابتدای تاریخ، روند شهری شدن و سازمان یابی اجتماعی که می‌بینیم در حاشیه رودخانه‌ها ایجاد می‌شوند، طبیعتاً نمی‌توانست در محیط‌های خشک و بی آب وجود بیابد. این است که دولت‌های برخاسته از تمدن‌های حاشیه رودخانه‌ها و زمین‌های حاصلخیز در تمام تاریخ براحتی به مناطق وسیعی حکمرانی کرده‌اند و بهمین جهت است که دنیای مدیترانه و خاورمیانه صحنه پیدایش و برقراری امپراتوری‌های بزرگ شده است.

اولین امپراتوری‌های سده‌های آغازین و میانه خاورمیانه و مدیترانه ناچار بودند تالیسات آبیاری بوجود بیاورند تا از بی آبی و قحطی جلوگیری شود و همچنین ناچار بودند برای ادامه و بهبود تجارت شبکه نقلیات و کاروانسراها را بوجود بیاورند. در این قسمت دنیا، هم زمین‌های خشک و کم جمعیت به قدر کافی یافت می‌شد و هم زمین هائی که از طریق رودخانه‌ها آبیاری می‌شدند و پر جمعیت هم بودند. در چنین دنیائی امکان نداشت مانند اروپای قرون وسطی دولت‌های خرد و ریز ادامه حیات بدهند. فقط آن دسته از قدرت‌های سیاسی شانس داشتند که مناطق وسیعی را زیر کنترل خود دارند. بهمین جهت هم میگوئیم نظام دولت شرقی قرون وسطی و یا سده‌های میانه «امپراتوری بزرگ» است. ولی این را هم اضافه کنم: در همین شرایط است که برای اولین بار در این پادشاهی‌های شرقی مفهوم و تعبیری بوجود می‌یابد بنام «نوع دولت مرکز گرای شرقی» که تا مدتی طولانی هم دوام میاورد و این اواخر هم بحث در این مورد هم خیلی مُد شده است. علت این مرکز گرائی شرقی این است که نقلیات و تکنولوژی مخابراتی نسبت به دوره معاصر خیلی فرق می‌کرد و اساسا به اثری طبیعی متکی بود و یا در رابطه با خدمات پستی، سازماندهی بوروکراتیک و یا نظام پولی امکانات نظارت دولت بر این خدمات محدود بود.

در اوایل قرون وسطی و یا سده‌های میانه در خاورمیانه و حوزه دریای مدیترانه دو دولت بزرگ پادشاهی وجود دارد: بیزانس و ایران ساسانی. از این دو دولت نخستین اش میراث روم و دومی میراث هخامنشیان است. این‌ها دو نظام حیات سیاسی هستند که از نظر اداری و اجتماعی برای دوره‌های طولانی در تاریخ، واحدهای سیاسی بعدی را بطور عمیقی تحت تأثیر خود قرار داده‌اند. در ادامه این صحبت خواهیم دید که در سازماندهی این دو امپراتوری، وظیفه کنترل اداری حتی در زمینه هائی مانند خدمات عمرانی و نقلیاتی نه در سطح کلان و مرکزی، بلکه از طریق واحدهای کوچک محلی انجام می‌شود.

■ **بله، در این دوره دو پادشاهی بزرگ روم و ایران وجود دارد اما بین این دو پیوسته شاهد جنگ هم هستیم...**

خسرو نوشیروان بیزانس را مغلوب کرده «جاده ابریشم» را به روی بیزانس می‌بندد. ایرانی‌ها تمام این راه را تا اندونزی

کنترل می‌کنند. وقتی ابریشم به بیزانس نمی‌رسد، آشوب بپا می‌شود. در این شرایط بیزانس از ترک‌ها، از بومین خان یعنی خاقان گوک تورک (در آسیای میانه، ۴-م) درخواست کمک می‌کند. قبلا هم چند جا گفته‌ام: زامراخوس کلیکیائی که بعنوان ایلچی بیزانس پیش گوک تورک‌ها می‌رود سیاحتنامه بسیار جالبی دارد. از طرف ترک‌ها هم مانیخ سغدی به بیزانس می‌رود. بالاخره راه ابریشم به روی بیزانس گشوده می‌شود. جالب‌تر اینکه بعدا در زمان هرکلیوس، ایران مناطق فلسطین، سوریه و انطاکیه بیزانس را تصرف می‌کند تا جائیکه حتی در بیت المقدس صلیبی را که ایرن مقدس یافته بود هم به یغما می‌برند. بعدها که هرکلیوس ایرانیان را مغلوب می‌کند، این صلیب را هم یافته آن را به استانبول میاورد. همه اینها حوادثی هستند که مدت کوتاهی قبل از اسلام و یا وقت فتوحات اسلامی اتفاق افتاده‌اند. یعنی در پیش چشمان ما خاورمیانه‌ای وجود دارد که زیر و رو شده است. ایرانیان و رومیان در حال کشتن همدیگرند. اوضاع طوری است که گویا همه منتظرند بعدا از سال ۶۳۲ لشکریان خلیفه حضرت عمر بیاید و این منطقه را دوباره متحد کند. و کسانی که این را عملی می‌کنند دو فرمانده چیره دست خلیفه عمر یعنی عمرو ابن العاص و خالد بن ولید هستند. خالد، فاتح عراق امروزی یعنی ایران ساسانی است و در عین حال همان کسی است که قبلا در نیم جزیره عربستان بیدمران دروغین را برطرف کرده یکپارچگی این منطقه را تأمین نموده بود. نتیجه این می‌شود که در سال ۶۲۲ اولین دولت اسلامی در یرث (مدینه) تأسیس می‌شود. «مدینه» یعنی «شهر» – این کلمه از آرامی و عبری وارد عربی شده است. این یک واژه مشترک از فرهنگ سامی و یکی از واژگان وحی است. در آرامی و عبری «مدینه» معنی «جایگاه عدالت» را می‌دهد امروزه هم لقب اسرائیل «مدینات» است.

بعد درسال چهاردهم تأسیس این دولت اسلامی شاهد گسترش آن به یک جغرافیای پهناور می‌شویم. خلیفه حضرت عمر انسانی نابغه است. مصر، بین النهرین، سوریه و فلسطین در زمان اوست که فتح می‌شود. جمعیت بزرگی را که در این جغرافیای پهناور زندگی می‌کنند و زبان هائی را که تکلم می‌نمایند در ذهن خود تجسم کنید. موضوع بر سر میراث بیزانس و ساسانی هست – از طب و اداره اراضی گرفته تا اداره مالی و اقلیت‌ها... و در این جغرافیا ادیان دیگری هم هستند.

■ **گفته می‌شود آریائی‌ها از شمال به هند آمده‌اند. هیتلر هم مدعی بود که آلمانی‌ها آریائی هستند.**

هیتلر آریائی بودن را بخصوص به بدبخت‌ترین تیم آنها ربط داد! این مثل آن است که به مسافرخانه‌های مفلوک میدان آتش نشانی آنکارا و یا محله «سیر که چی» استانبول نام «پالاس» (قصر، ۴-م) می‌دهند. آریائی گری اروپای شمالی هم همان طور است. ایران، هندوستان و افغانستان در تاریخ، پیش کسوتان اقوام آریائی بوده‌اند. هیتلر هم ادعای آریائی بودن می‌کند چونکه از نظر زبان بین اینها رابطه وجود دارد. بعضی بعدها که در خانواده به آنها توجهی نمی‌شود رفتاری می‌کنند که گویا اصیل‌ترین عضو خانواده‌اند. کار هیتلر هم از این قماش است. در واقع، فرهنگ آریائی بطور طبیعی در هندوستان، ایران و افغانستان نقش حاکم دارد چونکه در این سرزمین‌ها دین، اسامی خدایان و فرهنگ اسکان و جنگ یک روند مشابه داشته است. تمدن‌های دیگر در حاشیه هستند. مسافرخانه هائی که بخودشان اسم «پالاس» می‌دهند هم هتل هستند اما بیشک هتل‌های پنج ستاره نیستند.

■ **در ایران ساسانی نظام مالیاتی چطور بود؟ مثلاً مالیات زمین و اراضی وجود داشت؟**

در نظام ساسانی، نام مالیات زمین «خراج» (و یا بهر، ۴-م) است. ریشه این تعبیر احتمالا از آرامی است. مقدار این خراج وابسته به جنس محصول و حاصلخیزی زمین بین ۲/۱ و ۶/۱ محصول نوسان می‌کند. این خراج از کودکان، سالمندان و زنان اخذ نمی‌شود. نسبت این خراج و حجم بدهی وابسته به وسعت زمین شخم بود که به آن «گفت گلو» می‌گفتند. در زمان ساسانیان بغیر از خراجی که از دهقانان اخذ می‌شد، از یهودیان، مسیحیان و اهالی شهرها «گزیت» اخذ می‌شد که بعدها نام «جزیه» گرفت که نوعی «مالیات سرانه» یعنی از هر فرد بود. زنان، سالمندان و کودکان این مالیات را هم پرداخت نمی‌کردند. جزیه وابسته به موقعیت اجتماعی و درآمد افراد طبقه بندی می‌شد و از بابت هر فرد ۵۰، ۲۰، ۱۸، ۸، ۶ و ۴



ماهنامه فرهنگی وطن بولبی

سال هشتم | شماره ۶۴ | ۸ صفحه

در هم گرفته می‌شد.

در دوره ساسانیان اعتقادات دینی چطور بود؟

امپراتوری ساسانی بعد از «اسکیزم» و یا «انشعاب بزرگ» (جدائی کلیسای شرق و غرب، ۴-م) که در بیزانس پیش آمد، تبدیل به ماوائی شد که مسیحیان به آنجا پناهنده می‌شدند. بویژه پس از نشست مذهبی شهر «فس» در قرن پنجم که به محکومیت «پدر نستورئوس» و طرفدارانش انجامید، آن‌ها در سرزمین ساسانیان پناه جسته در سده‌های بعدی تا درون آسیا و حتی تا ترکستان شرقی رفته و مذهب خود را در آنجا حفظ نمودند. ولی بعد از اینکه در سال ۲۲۶ بنیانگذار خاندان و دولت ساسانیان یعنی اردشیر آئین زرتشت را دین دولتی اعلان می‌کند، امپراتوری ساسانی هم به صورت جدی یابیند این دین می‌شود تا جائیکه آئین مانوی که در واقع مخلوطی از مسیحیت و دین زرتشتی بود و در ابتدا دچار فشار چندانی نمی‌شد، بعدها از سوی دولت ساسانی و موبدان زرتشتی به شدت مورد پیگرد قرار گرفته از بین برده می‌شود.

■ **آیا آئین زرتشتی را می‌توان دینی شمرد که نسبت به ادیان دیگر صاحب مدارا و تسامح بود؟**

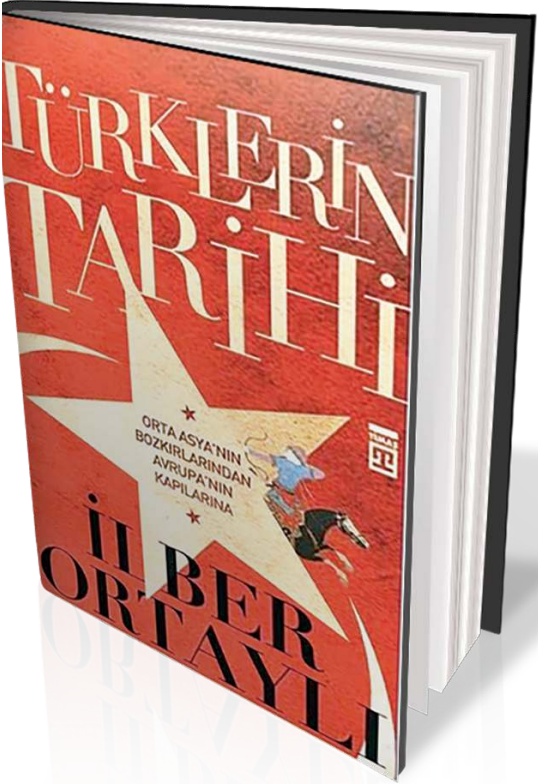
اگر نه به کتابها بلکه به عملکرد موبدان زرتشتی نگاه کنیم، نمی‌توان به این پرسش پاسخ مثبت داد. اما این دین ماهیت تبلیغاتی و ادعای بین المللی بودن نداشت. از این جهت تا بزدگرد اول مسیحیان تحت پیگرد قرار داشتند. اما از طرف دیگر، میدانیم که بخصوص در دور بزدگرد اول ابتدا در زمان پاپ و اسقف اعظم اسحاق و سپس «یاخ باللها» از کاشغر و بت لاپاد (گندی شاپور و یا جندی شاپور) گرفته تا نذب، اربل و قورخا (کروک) ۳۰ خلیفه گری تأسیس شده بود. همچنین میدانیم که یهودیان هم در دوره پارت‌ها (با مرکزیت بابل) و هم در زمان متعاقبین آن‌ها یعنی ساسانیان (قرن دوم تا هفتم) با عنوان «روش گالوتا» («رأس جالوت» یعنی رئیس آوارگان یهودی، به سنت دوره بابل، که مقام برجستهای بود، ۴-م) به زندگی و حتی تحصیلات خویش در این امپراتوری ادامه می‌دادند. یک تفسیر مهم تلمود هم به این صورت بوجود آمده است. ریاست یهودیان آواره (جالوت) یک مقام ارثی بود. یهودیان بغیر از صنعتگری و تجارت، به کارهای کشاورزی هم مشغول بودند اما آنها را مجبور کرده بودند در گرم‌ترین و مرطوب‌ترین کلال‌های بین النهرین کار کنند. این، جماعتی بسته و محدود به خود بود.

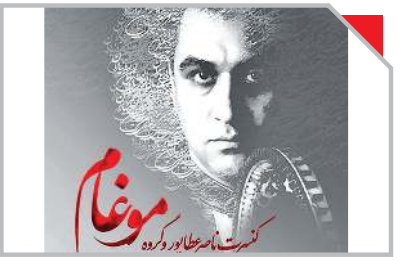
در زمان ساسانیان، بغیر از دوره شاپور اول که طریق مدارا در پیش گرفته می‌شد، مثلا در اصفهان تحریکاتی شد که گفتند یهودیان یک موبد زرتشتی را بقتل رسانیده و بدنبال آن قتل عام و غارت هم رخ داد. این حادثه مصادف با دوره «پروز» بود. در این جامعه بده و بستان و یا مکالمه بین ادیان موجود نبود. هم زرتشتی‌ها و هم جماعات دیگر دینی هر کدام در چهار چوب بسته دینی، اداری و فرهنگی خود زندگی می‌کرد اما اگر یک زرتشتی مثلا آئین مسیحیت و یا زرتشتی را قبول می‌کرد به مرگ محکوم می‌شد. بین اعیان و اشراف هم مثلا معاملات ادیان دیگر و یا تغییر دین چیز مذمومی بود. بهمین صورت یکی از عموزادگان شاپور دوم بنام «پیر گشنسب» بدلیل قبول مسیحیت اعدام شد. در زمینه موقعیت اجتماعی این ادیان و مناسبات بین آنها هم یک رشته قواعدی بود که باعث محدودیت هائی می‌شد. مثلا استفاده از زنگ کلیسا ممنوع بود و مردم را فقط با کوبیدن در به کلیسا دعوت می‌کردند. این اصول بعدا از سوی دولت‌های اسلامی هم ادامه یافته است. مثلا در «قامه» یعنی کلیسا-مزار مقدس بیت المقدس هنوز هم در ابتدای آئین دعا و نیایش، بغیر از زنگ کلیسا حلقه چوبی در هم کوبیده می‌شود. این عاداتی هست که به ترتیب از امویان، عباسیان و مملوکیان به عثمانیان رسیده و آثارش هنوز هم با برجاست.

■ **در آن صورت آیا می‌توان گفت که دولت ساسانی هم از نظر دین و هم زبان بسیار پررنگ و غنی بود؟**

البته. این امپراتوری‌ها چیزی مانند کلکسیون بودند، بخصوص از نظر زبان‌ها و ادیان. در شهر «اورفا» ی امروزه (ادسای باستان) آرامی صحبت می‌کردند. آرامی تقریبا در تمام بین النهرین رایج بود. این قوم که خودشان را سریانی و یا آسوری می‌نامند و غربی‌ها هم به آنها نام «یعقوبی» (زاکویت) داده‌اند زبان آرامی تکلم می‌کرد. این زبان در داخل گروه موسوم به کلدانی یک رنگ دیگری نبود. یهودیان منطقه هم به این زبان صحبت می‌کردند. در این منطقه امپراتوری ساسانی، عناصر آرامی، پارسی و عربی موجود بودند. از نظر دینی هم سه گروه بزرگ بچشم می‌خورد: مسیحیان نسطوری، یهودی‌ها و زرتشتی‌ها. البته که فهرست ادیان و مذاهب با همین تمام نمی‌شد. در پایتخت یعنی مدائن (کتسفون) در درجه اول آرامی تکلم می‌شد. در میان دهقانان بین النهر هم اساسا آرامی رایج بود تا اینکه از قرن هفتم به بعد با فتوحات عربی و اسلامی زبان ارامی هم پس رفت.

آرامی زبانی سامی است. عقب نشینی آرامی در مقابل عربی چیزی طبیعی است. اما آرامی یکی از زبان‌های کتابت ایران هم بود. گندی شاپور (جندی شاپور) مرکز دینی و علمی نسطوری‌ها بود. این دوره در عین حال از نظر رواج تفسیر متون دینی یهودی و جمع آوری تلمود در میان یهودیان جنوب بین النهرین و بابل دوره درخشانی بود. در دین موسویان، تلمود بابل در کنار تلمود بیت المقدس اهمیت خاصی دارد. به استثنای مالیات زمین و دیگر موضوعات مالیاتی، یهودیان حوزه حقوق شخصی و مدنی خود («میشنا») را خود حل و فصل می‌کردند. طوری که گفتیم، یهودیان بغیر از صنعتگری و تجارت، کشاورزی هم می‌کردند. آن‌ها چون در محدوده دینی خود زندگی می‌کردند و با فرهنگ ایرانی چندان جوش نمی‌خوردند، توانستند طرز زندگی قدیمی و اسرائیلی خود را محافظه کرده‌ان را به یهودیان عصرهای بعدی منتقل کنند.





هر دو به شکل مشابه گسترش می‌یابد. یونسکو در سال ۲۰۰۸ موسیقی مقامی آذربایجانی را در میراث معنوی فرهنگی بشر ثبت کرد. چهره‌های جوانی همچون: «وحدت رحیمی، پدram رنجبر، جعفر نوعی و علی رشیدی» در این کنسرت در کنار استاد «ناصر عطاپور» به اجرای زنده خواهند پرداخت.

دیگر اعضای این گروه عبارتند از: «قوجا اختیار: حمید حسن زاده/ گروه کر بانوان؛ لیلی نوایی/ عاده بلندی/ بهاره دیباور/ المیرا داننده/ سنانی عباس پور/ شنلیک محمودی. نوازندگان: محمد علی بزرگر: تار/ افشین علوی: کمانچه/ آرش سرانی آذر: بالابان/ مهدی مصلح: عود/ آیدین شکر: ناگارا/ کاوه جعفری: تاربا/ روژین قیصر: قانون/ مهدی سرابی نژاد: پرکاشن»

ترکی، عربی و موسیقی‌های مرتبط (نظیر آذربایجانی، ترکمنی و کردی) به کار می‌رفته‌است یا می‌رود.

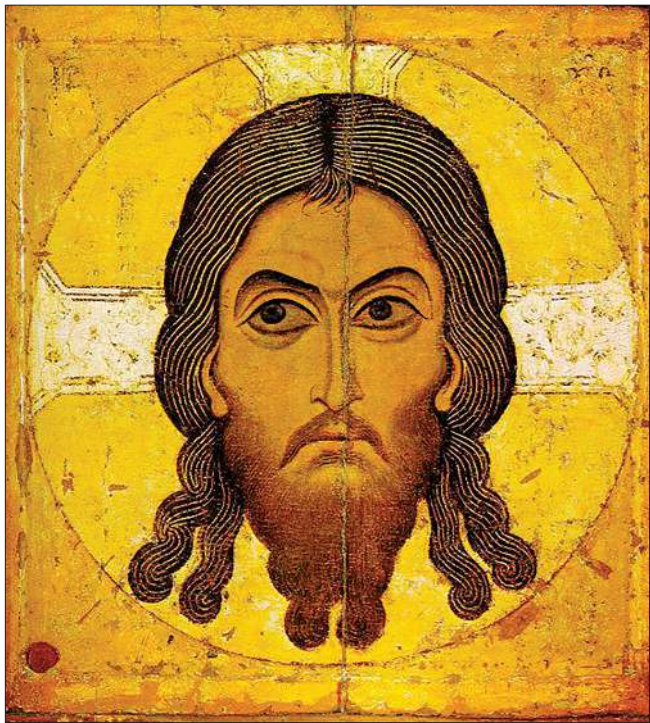
ماهیت و تقسیم‌بندی مقام‌ها در طول تاریخ ثابت نبوده، و بین موسیقی ایرانی، ترکی و عربی نیز کاملاً مطابقت ندارد اگر چه اشتراکات زیادی بین آن‌ها وجود دارد. در معتبرترین متون، تعداد مقام‌های اصلی در موسیقی ایرانی ۱۲، در موسیقی ترکی ۱۳، و در موسیقی عربی تا ۱۴ عدد ذکر شده‌است. موسیقی مقام آذربایجانی به موازات موسیقی مقامی ایرانی، موسیقی مقام ترکی است اما بیشتر از همه از حیث مایه‌ها، گوشه‌ها نزدیک‌ترین سنت به موسیقی دستگاهی ایرانی است؛ مثلاً دستگاه شور در هر دو سنت مقام مهم است و در

«ناصر عطاپور» کنسرت موسیقی مقام آذربایجانی را با همراهی گروه «مقام» در تاریخ ۲۱ اسفند در تالار وحدت روی صحنه می‌برد. کنسرت ناصر عطاپور دومین بخش از پروژه «هفت شهر عشق» است که برنامه ریزی برگزاری همزمان در تهران و تبریز برای آن صورت گرفته است. اجرای تبریز ۱۵ و ۱۶ اسفند در مرکز همایش‌های بین‌المللی تبریز روی صحنه خواهد رفت و تالار وحدت در یک سانس، روز ۲۱ اسفند پذیرای این برنامه خواهد بود. از نوآوری‌های این پروژه اجرای گروه کر بانوان به صورت «مقام» است. موسیقی مقام نوعی از موسیقی حرفه‌ای شفاهی است. مقام یک نوع طبقه‌بندی موسیقی است که در دوره‌های مختلف تاریخ از جمله دوران معاصر، برای طبقه‌بندی موسیقی ایرانی،



نقدی بر ناآگاهی تاریخی و کوچک شمردن تاریخ ایران باستان توسط مصطفی ملکیان

انصاف چیز خوبی است



فلسوفی را یکی می‌انگاشت، از مانی هم به عنوان یک حکیم الهی یاد کرده است. امروزه هم محققانی که در بارهٔ مانی تحقیق می‌کنند، از مانویت کم و بیش به منزلهٔ یک سیستم فلسفی یاد می‌کنند. در هر حال کتاب‌ها و مقالاتی که در یک صد سال اخیر در بارهٔ مانی و عقاید او به زبان‌های مختلف نوشته شده است، نقاش بودن مانی را یک موضوع فرعی در خصوص او و حکمت او می‌دانند. من در اینجا اعتراف می‌کنم که تا زمانی که مقالهٔ بلند لئو سووینی را در بارهٔ «خود مینوی» از نظر مانی و مقایسه آن با مفهوم «خود» نزد پلوتینوس یا افلوپتین نخوانده بودم، اهمیت مفهوم خود یا Self را در تاریخ فلسفه درک نکرده بودم. جناب ملکیان کافی است نگاهی به فهرست تحقیقات مانوی در کتاب کتابشناسی مانی، نوشتهٔ خانم فریده رازی که حدود سی سال پیش نوشته و من در مرکز نشر دانشگاهی چاپ کنیسی مردم یا کتاب کتابشناسی مطالعات مانوی، اثر دکتر شکر فومشی، ببیند تا قدری با کارهایی که اخیراً در بارهٔ مانی شده است، آشنا شوند. و اگر می‌خواهند اطلاعات بیشتری پیدا کنند به کتاب مانی شناسی تقی‌زاده که در واقع قدیمی شده است، ببینند. آثار جدیدی هم که در قرن بیستم از مانی پیدا شده و به زبان‌های اروپایی ترجمه شده و بعضاً به فارسی هم برگردانده شده، آنقدر زیاد است که مطالعهٔ آنها کار یک سال و دو سال نیست. همین مجالس مانی که تحت عنوان کفالاتیا چاپ شده است، با همهٔ افتادگی‌هایی که دارد، برای نشان دادن ابعاد شخصیت مانی به عنوان یک حکیم و متفکر دینی کافی است. جناب ملکیان اگر فقط یکی از این کتاب‌هایی که من ذکر کردم، می‌دیدند و حتی سرسری هم مطالعه می‌کردند، مطمئناً از آنچه سال‌ها پیش در بارهٔ مانی گفته اند، پشیمان می‌شدند.

رومیان و مسیحیان و اخیراً هم خود اروپائیان بوده و ایران هم، چه پیش از اسلام و چه بعد از اسلام، هیچ سهمی در فلسفه و علوم جدید نداشته است.»

من نمی‌دانم که آیا آقای ملکیان جزو کسانی اند که چهارده قرن است می‌گویند، ایران پیش از اسلام چیزی نداشته یا جزو کسانی که هم اکنون می‌خواهند دست ایران را از لحاظ فرهنگی و علمی و فلسفی تهی نشان دهند تا بعد اصلاً بگویند که ما کشور و ملت یکپارچه ای به نام «ایران» نداشته ایم و لزومی هم ندارد که ما آنچه امروزه ایران نامیده می‌شود در جغرافیای سیاسی جهان داشته باشیم، به خصوص که این کشور دایم مزاحم همسایگان خودش هم می‌شود؟ پس بهتر است که آن را تجزیه کنیم و آذربایجان را به کشور قلابی آذربایجان دهیم و کردستان را هم کشور مستقلی کنیم و خوزستان را عربستان کنیم و خراسان را هم به طالبان بدهیم، و خیال همه را راحت کنیم.

من البته جناب ملکیان را متهم به ایران ستیزی نمی‌کنم، به خصوص که ایشان علناً اظهار کرده اند که ایران از یک قرن خود می‌داند و آن را دوست دارند. ولی جناب ملکیان با آن همه مطالعه و هوش و استعدادی که در مسایل فرهنگی و فلسفی دارند، باید بدانند که نتیجهٔ حرف‌های ایران ستیزانه ای که می‌زنند، چیست؟ حرف‌هایی که بیش از یک قرن است که سطحی بودن و غلط بودن آنها نزد هر شخص تاریخ دان بی‌غرضی به اثبات رسیده است.



از شنیدن ناسزایی که در یوتیوب دیدم یکی از استادان فلسفهٔ اسلامی به جناب مصطفی ملکیان گفت، من هم مانند بسیاری از دوستان ملکیان متأسف شدم. بعضی از استادان دانشگاه هستند که به دلیل سوابق تحصیل در حوزه‌های علمی هیچکس را جز خودشان قبول ندارند و فکر می‌کنند که آن علوم و فلسفهٔ قرون وسطایی که خوانده اند، علم اولین و آخرین بوده و هر کس که آن علوم را به شیوهٔ طلبه‌های قرون وسطایی نخوانده باشد نه فقط بی‌سواد بلکه بلاتسبت «خر» است. اما جناب ملکیان در واقع نه فقط

علوم حوزوی بلکه دانشگاهی را هم خوانده است و علاوه بر این که زبان علمی قرون وسطا را که عربی باشد، به خوبی این طلبهٔ حوزه می‌داند، به زبان علمی جدید یعنی انگلیسی هم مسلط است، در حالی که من مطمئناً این جناب طلبهٔ استادشده یک جملهٔ انگلیسی را در فلسفهٔ جدید بدون استفاده از فرهنگ انگلیسی به فارسی قادر نیست بخواند. اما فضایل ملکیان در زبان‌دانی او نیست؛ ملکیان یک متفکر اصیل و با صداقت است. کسی است که فلسفه را وسیلهٔ ارتزاق یا رانتجواری قرار نداده است و به دلیل همین صداقت بوده که او هیچ سمت دانشگاهی ندارد، در حالی که اگر ما بخواهیم از پنج متفکر و استاد استثنی فلسفه در کشور خود نام ببریم، ملکیان مطمئناً یکی از آنها خواهد بود. تنها خرده ای که من در تمام سال‌های آشنایی خود با ملکیان توانسته ام از او بگیرم به خاطر سخنان بی‌مایه و سطحی و نادرستی است که ایشان صرفاً از روی بی‌اطلاعی در حق تاریخ فرهنگ و هنر و علم و فلسفه و دیانت ایران پیش از اسلام به زبان آورده است و به خاطر موضع خصمانه ای است که ایشان نسبت به عناصر هویت ملی و فرهنگی ما ایرانیان اتخاذ کرده و می‌کنند.

این نوع سخنان را من اخیراً در کتابی خواندم که دشمنان پان ترکیست ایران از مصاحبهٔ ایشان که در سال ۱۳۸۴ انجام شده است، نقل کرده‌اند. خلاصهٔ حرف ملکیان این است که ایران در گذشته نه فرهنگ، نه علم، نه هنر، نه فلسفه هیچ چیز نداشته و اصلاً «یکی از دروغ‌هایی که ما به تاریخ گفته ایم این است که ما فرهنگ و تمدن عظیمی داشته ایم.»

من قبل از هر چیزی می‌خواهم از جناب ملکیان بپرسم که «اصلاً شما برای چه این ماشین دروغ سنچتان را به کار انداخته اید و دروغ ما را بر ملا می‌کنید؟ ما این حرف را از کسانی شنیده بودیم که چهارده قرن است چشم دیدن ایران را نداشته اند و مدام در گوش ما کرده اند که ایران هیچی نداشته و هرچه هست عرب‌ها از راه دین و زبان خودشان به ایرانیان بخشیده اند. یا از اروپائینی شنیده ایم که علم و فرهنگ و فلسفه و هر چه بوده محصول تفکر و علم یونانیان و بعد هم

بیشتر نباشد، کمتر نیست. من دینکرد ششم را مثال زدم؛ چون دو سال مرتب آن را مطالعه کردم و آن را دریایی دیدم بی‌کرانه. مبالغه نمی‌کنم. در بارهٔ هر بند این کتاب می‌توان مقاله‌ها نوشت. دینکردهای دیگر هم همینطور. برخی از نوع‌هایی (ژانرهایی) که بعداً در دورهٔ اسلامی در ادبیات فارسی شکل گرفته است، ریشه در ادبیات فارسی میانه دارد و من به یکی از این نوع‌ها در مقدمه ای که به غرائب میرزا حبیب اصفهانی نوشته ام، اشاره کرده ام. ایران شناسی در دانشگاه‌های معتبر اروپایی و آمریکایی یک دیارتمان برای خود دارد و دانشجویان زیر نظر استادان ایران شناس در زبان‌های باستانی ایران، دین یا ادیان ایرانی، هنرهای ایرانی، ادبیات پارسی میانه و عناصر فرهنگی ایران تحصیل و تحقیق می‌کنند و هرساله صدها مقاله و کتاب در زمینه‌های مختلف ایران شناسی منتشر می‌شود و شما بی‌اطلاع از همهٔ آنها اینجا می‌نشینید و مصاحبه می‌کنید و منکر همه چیز می‌شوید. انصاف هم خوب چیزی ست، آقای ملکیان!

نمی‌دانستند که تمدن یک پدیدهٔ قومی و ملی است نه دینی. هیچکس به بودائیسیم و هندوئیسم و یهودیت و مسیحیت تمدن نسبت نمی‌دهد. تمدن‌های بزرگ زبان دارند و هنرهای مختلف دارند، محل و جغرافیا دارند و تاریخ دارند و دین یا دین‌های خاص دارند و همهٔ اینها در ایران بوده. این حرف را فقط من نمی‌زنم. آقای ملکیان اگر یک نگاه سطحی به مجلدات ایرانیکا می‌کردند، برای اثبات وجود سوابق یک فرهنگ و تمدن این قدر مدرک مدرک نمی‌کردند. آفتاب آمد دلیل آفتاب. اگر ایرانیکا را نمی‌توانید تهیه کنید، کتاب مرحوم احمد تفضلی را در بارهٔ ادبیات ایران پیش از اسلام ملاحظه بفرمایید. شما که برای ایران دنبال یک کتاب دینی می‌گردید، چرا اوستا را نمی‌بینید که یک کتاب دینی و مقدس به تمام معنی است. چرا دینکردها را نمی‌بینید؟

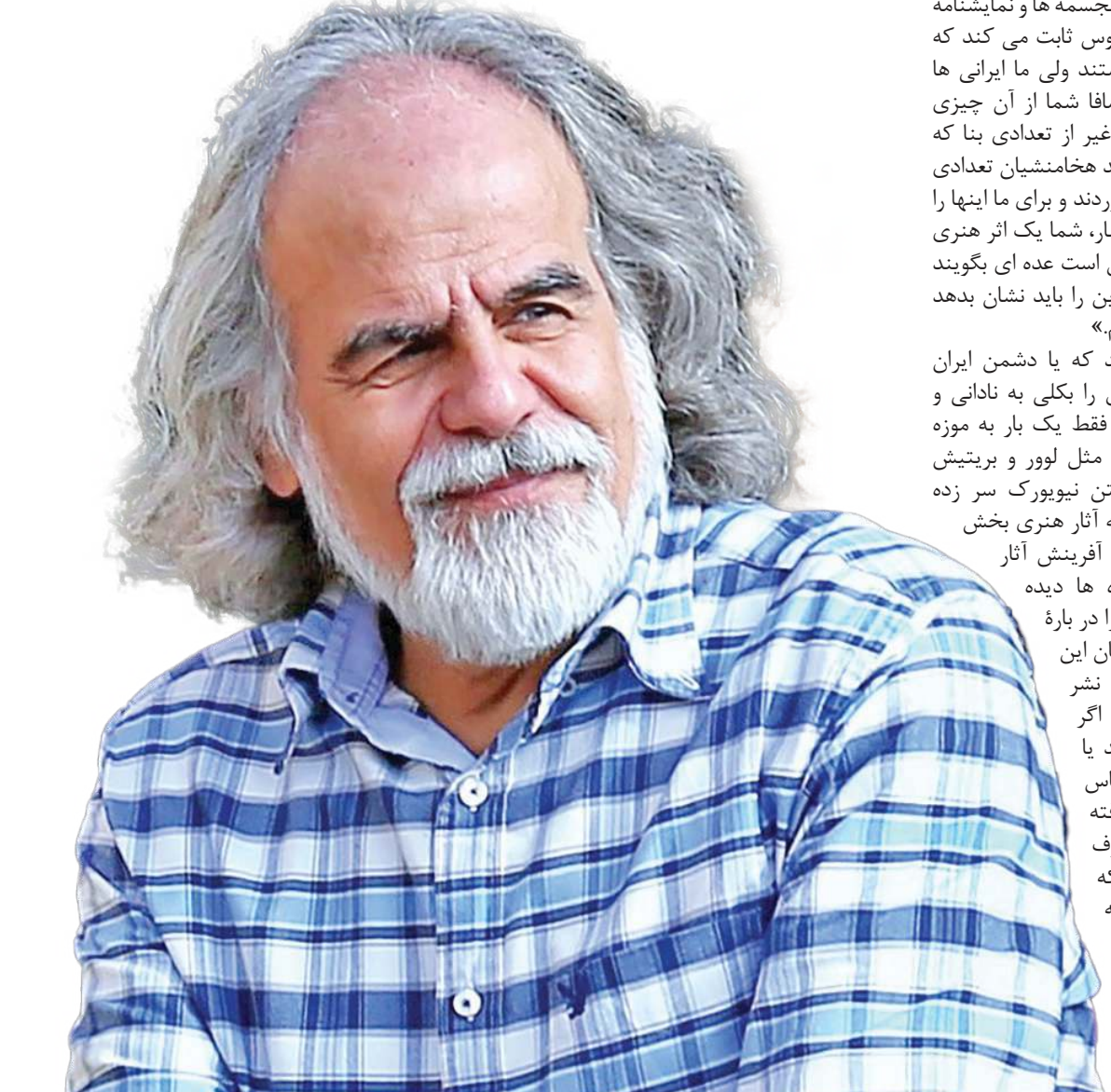
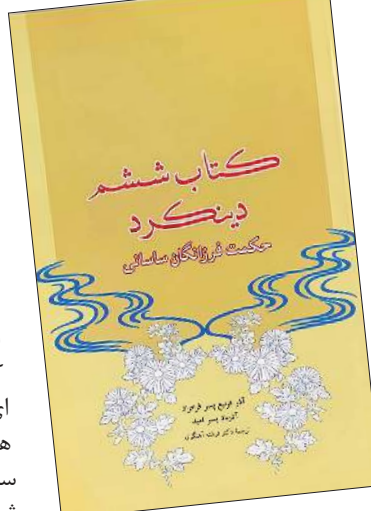
دینکرد ششم که توسط شاکد به انگلیسی هم ترجمه شده، یک کتاب در فلسفهٔ اخلاق یا اتیک است و به نظر من اهمیت آن اگر از اخلاق نیکوماخوس ارسطو باری، مانی یکی از سرمایه‌های فرهنگی ما ایرانیان است که توسط جناب ملکیان مورد تحقیر و ریشخند قرار گرفته است. ملکیان در واقع همهٔ سرمایه‌های ایران را به هیچ می‌انگارند. گویی مأموریت داشته اند که به ما ایرانیان حالی کنند که ما هیچ پخی نبودیم و همه چیزهایی که به آن می‌بالیم توهمی بیش نبوده؛ توهمی زاییده ناسیونالیسم رمانتیک. می‌فرمایند: «آخه عزیز من، فرهنگ و تمدن مدرک می‌خواهد.» یونانی‌ها برای دعوی‌های خود مدرک داشتند. افلاطون و ارسطو و پانته‌ئون و مجسمه‌ها و نمایشنامه‌ها کتاب‌های اقلیدس و جالینوس ثابت می‌کند که یونانی‌ها تمدن و فرهنگ داشتند ولی ما ایرانی‌ها چی؟ هیچی؟ فقط ادعا. «انصافاً شما از آن چیزی که در قلمرو ایران می‌بینید، غیر از تعدادی بنا که آنها را نیز همهٔ مورخان گفته اند هخامنشیان تعدادی مهندسان و معماران رومی را آوردند و برای ما اینها را ساختند. اگر اینها را بگذارید کنار، شما یک اثر هنری و یا عرفانی نشان بدهید. ممکن است عده ای بگویند همهٔ اینها سوخته است، ولی این را باید نشان بدهد کسی که می‌گوید ما داشته ایم.»

این سخنان را کسی باید بزند که یا دشمن ایران و تمدن ایرانی است یا خودش را بکلی به نادانی و بیسوادی زده است. اگر کسی فقط یک بار به موزه‌های ایران یا موزه‌های بزرگ مثل لوور و بریتیش میوزیوم و ارمیتاژ و متروپولیتن نیویورک سر زده باشد و یک نگاه سرسری هم به آثار هنری بخش تمدن ایران زده باشد یا محل آفرینش آثار دورهٔ اسلامی را در این موزه‌ها دیده باشد، این حرف‌های خصمانه را در بارهٔ تمدن ایران نمی‌زند. آقای ملکیان این فرمایشات را پنج سال بعد از نشر کتاب شکوه ایران زده اند و اگر جلد اول کتاب را خوانده بودند یا فقط عکس‌های آن را که عکاس هنرمند ایرانی غضبان پور گرفته است، تماشا می‌کردند این حرف‌ها را نمی‌زدند. من همانطور که در مقدمهٔ انگلیسی خودم نوشته ام، ایران یکی از شش تمدن بزرگ جهانی است، در کنار تمدن‌های چین و هند و

نمونهٔ این حرف‌های غلط و مغرضانهٔ ایشان جمله ای است که در بارهٔ حکیم ایرانی، مانی به عنوان یکی از افتخارات پیش از اسلام ما اظهار کرده اند: «یک مانی نقاش داریم که آن هم نقاشی هایش باقی‌نمانده ولی به تواتر رسیده ایم که نقاش بزرگی بوده و ما اورا پیغمبر تلقی می‌کنیم.»

صرف نظر از لحن تحقیرآمیزی که جناب ملکیان در بارهٔ حکیم مانی به کار برده، برداشت ایشان هم سطحی و عوامانه است. معرفی مانی به عنوان نقاش امری است که در یک برهه از تاریخ فرهنگ ایران در هزار سال پیش انجام گرفته است. فردوسی در قرن چهارم و نظامی گنجوی در قرن ششم بودند که وقتی می‌خواستند مانی را معرفی کنند، او را صرفاً یک نقاش تلقی می‌کردند. و اینهمه به دلیل آزار و کشتار مانویان توسط دستگاه حاکمه از سال ۱۶۳ هجری به بعد بود؛ کشتاری که به دستور مهدی، خلیفهٔ عباسی برای مقاصد سیاسی انجام گرفت و مانویان مجبور شدند خود را پنهان کنند و مانی را هم نه یک حکیم و پیغمبر بلکه صرفاً یک نقاش کتاب‌آرا معرفی کنند. جناب ملکیان حتی به خود زحمت نداده که

و نحل شهرستانی و التمهید ملاحمی رجوع کنند و مطالب آنها را در خصوص مانی و حکمای پیش از او یعنی مرقیون و باردیصان مطالعه فرمایند. هم شهرستانی و هم شهرزوری، شارح حکمت نوری، از مانی به عنوان یک حکیم یاد کرده اند و او را از زمرهٔ حکمای نوری برشمرده اند. متأسفانه مطالبی که ابوالعباس ایرانشهری در بارهٔ مانی نوشته و ابوریحان به خاطر بی‌طرف بودن ایرانشهری از او ستایش کرده است، به دست ما نرسیده است. ولی می‌توان گفت که ایرانشهری که خودش مانند فارابی اصل نبوت و



داستان‌های شاهنامه

به زبان ساده



وطن‌طوبی

ماهنامه فرهنگی وطن بولی
سال هشتم | شماره ۶۴ | ۸ صفحه

فرهنگ
Culture

هفت

«پاورقی‌ها» عنوان مجموعه کتابی پنج جلدی است که به تازگی توسط کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان به تازگی منتشر شده و داستان‌هایی از شاهنامه فردوسی را به زبانی ساده برای کودکان و نوجوانان در بر می‌گیرد.این مجموعه تلاش می‌کند نشان دهد یک متن کهن یا اسطوره‌ای چه ظرفیت بالایی دارد و چگونه به مرور، دگرگون و از دل آن متنی تازه زاده می‌شود.

محمد دهریزی و امیرحسین زنجانبر و نویسندگان مجموعه «پاورقی‌ها» در همان مسیری قرار گرفته‌اند که در طول تاریخ ادبیات این سرزمین، ده‌ها و صدها و شاید هزاران نویسنده و هنرمند بزرگ در همین مسیر تلاش کرده‌اند آثار ارجمند ادبیات کهن فارسی را برای نسل‌های گوناگون مخاطبان به ویژه کودکان و نوجوانان ساده‌نویسی و بازنویسی کنند.در عین حال دو نویسنده مجموعه پنج جلدی تلاش کرده‌اند در ابتکار و تجربه‌ای جدید از ظرفیت‌های پاورقی برای آشنا کردن نسل جدید با متون کهن و البته

صفر است و کشور ایران روی آرامش نخواهد دید، بر این اساس معتقدم باید از مسأله زبان در ایران تا حد ممکن «سیاست‌زدایی» شود و این مهم باید از حاکمیت شروع گردد.

از سیاست زبانی تا قانونگذاری زبانی

براساس پژوهش‌های زبانشناسی بیش از ۵ هزار زبان زنده در جهان وجود دارد که دارای ساختار مشخص و ادبیات هستند و هر روز بر تعداد آنها افزوده می‌شود، برخی گزارش‌ها تا ۲۰ هزار زبان را نیز پیش‌بینی کرده‌اند در مقابل بیش از ۲۰۵ واحد سیاسی با قانون اساسی وجود ندارد. بنابراین یک مسأله بفرنج این می‌شود که چگونه می‌توان صدها و گاه در مواردی چون هند حقوق ویژه هزاران زبان و گویشوران آنها را در سند واحدی بنام قانون اساسی گنجانده؛ اینجاست که ایده «سیاست زبانی» (Language Policy) بوجود می‌آید که در ادامه هویت دولت مدرن معنی پیدا می‌کند و به معنای کنترل گوهر چموش زبان تحت اراده دولت مدرن است که طیفی از اقدامات از «قانونگذاری»، تا «استحاله» و «تبعیض مثبت» را دربرمی‌گیرد. بر این اساس قانونگذاری زبانی (Language Legislation) یکی از شاخسه‌های سیاست زبانی است و نه همه آن. به عنوان نمونه دولت آمریکا و استرالیا قانونگذاری زبانی خاصی ندارند و به زبان خاصی در قانون اساسی خود اشاره نکرده‌اند اما در عوض سیاست زبانی قدرتمندی دارند و تلاش زیادی برای تحکیم زبان انگلیسی در داخلی و ترویج و گسترش آن در خارج انجام می‌دهند. مخصوصاً آمریکا در زمره کشورهای قرار می‌گیرد که سیاست استحاله زبانی مهاجران،اقلیت‌ها و غیرانگلیسی‌زبانان را پیگیری می‌کند، حتی در دهه نود میلادی تلاش‌های جدی برای رسمی‌سازی زبان انگلیسی انجام شد که سنا به آن رأی نداد. هدف اصلی قانونگذاری و اساسی‌سازی زبان رفع اختلافات و «مصالحه» است و به همین دلیل قانونگذار چارهای جز اتکا به «ظرف فرهنگی» و تاریخی جامعه ندارد و همین تنوع جوامع تنوع در شیوه‌های اساسی‌سازی را در پی داشته و اگر غیر از این باشد خلاف حکمت قانونگذار است که با اقدام خود اختلافات موجود را دامن بزند و یا نزاع جدیدی را ایجاد کند. بعلاوه قانون اساسی محصول چانه‌زنی و برابند همه نیروهاست وعلايق و رضایت همه نیروها و بازیگران را بازتاب می‌دهد.

پژوهش‌های موجود بر روی دویست قانون اساسی موجود نشان می‌دهد که ۲۴ نوع اساسی‌سازی زبان یا شیوه توجه به زبان در قوانین اساسی وجود دارد که هر یک بازتاب تاریخ و مناسبات اجتماعی همان کشور است.

نزدیک به ۱۵ درصد از قوانین اساسی جهان از ریهایت موسوم به «دست‌های بسته» (Hands- off) پیروی می‌کنند یعنی به هر دلیلی در قانون اساسی‌شان اشارهای به مسأله زبان نشده است، مناسبات طبیعی را پذیرفته‌اند و دلیلی به تصریح آن ندیده‌اند و یا بر روی زبان واحدی به توافق نرسیده‌اند و آن را مسکوت گذاشته‌اند؛ کشورهایی چون آمریکا، ژاپن، هلند، اروگوئه، قانون اساسی مشروطه ایران، میانمار، دانمارک، استرالیا و کره از جمله این کشورها هستند. در واقع این دسته از قوانین اساسی زبان رسمی (official language) و زبان ملی (national language) را شناسایی یا تعیین نکرده‌اند و برای دولت هم تکلیفی نسبت به زبان ملی و محلی یا گویشوران آنها قائل نشده‌اند. دسته بزرگتر قوانین اساسی که بالغ بر ۸۰ درصد می‌باشند مبتنی بر ریهایت «دست‌های باز» (Hands-on) هستند. در واقع این دسته از قوانین اساسی آگاهانه و به دلایل متنوع و به شیوه‌های مختلف به تعیین زبان رسمی، زبان ملی (یا هر دو) و یا ترتیبات و تکالیف دولت(provisions) در حوزه زبان (و یا هر سه مورد) پرداخته‌اند. این ریهایت از تنوع بالایی برخوردار است و بیش از بیست و دو شیوه را دربرمی‌گیرد که برخی از آنها عبارتند از:

دسته‌ای از قوانین اساسی زبان ملی و رسمی مشخص نکرده‌اند و آن را مفروض دانسته‌اند اما در قانون اساسی مجموعه‌ای از مقررات برای اقلیت‌ها قابل شده‌اند؛ ازتائین، مکزیک، زلاندنو و سوئد از جمله این کشورها هستند، دسته دیگر قوانین اساسی زبان ملی یا زبان رسمی و یا هر دو را فقط تعیین کرده‌اند؛ کوبا، لیبی، ونزوئلا از این دسته‌اند. گروهی دیگر از قوانین اساسی زبان ملی یا رسمی را تعیین کرده‌اند و مقررات حمایتی از آنها را پیش‌بینی کرده‌اند؛ اتریش، کانادا، اسلواکی و … از این وضعیت

ایجاد جذابیت و علاقه‌مندی در آنان برای مطالعه بیشتر آثار فاخر ادبیات ایران استفاده کنند به نحوی که چشم خواننده در هر صفحه این اثر ابتدا به متن‌های کوتاه بالای صفحه می‌خورد که به قلم یکی از نویسندگان، بخش‌هایی از داستان‌های شاهنامه به نثر و با رنگ قرمز روایت شده و در پایین صفحه، همان داستان‌ها به قلم نویسنده دیگر اثر به رنگ سیاه و با زبان امروزی در اختیار مخاطبان این مجموعه یعنی گروه سنی نونگاه (بالای ۱۲ سال) قرار گرفته است. داستان‌هایی از رستم، آرش کمانگیر، گردآفرید، زال

و ضحاک در این مجموعه پنج جلدی منتشر شده است. در پشت جلد اول؛ «هفت‌خوان رستم» با تصویرگری عاطفه قنبریان نائینی آمده است؛ «هفت‌خوان رستم به علاوه یک پاورقی» زاده داستان «هفت‌خوان رستم» در شاهنامه فردوسی است؛ اما نه داستان هفت‌خوانی که با کشتن دیوسفید در خوان هفتم به پایان می‌رسد؛ بلکه داستانی است که خوان هفتم آن آبستن ماجرای دیگری است.



برخوردارند. برخی از قوانین اساسی زبان رسمی دارند اما زبان ملی ندارند مثل بلژیک، کانادا، اسپانیا و فنلاندو … ده کشور از این وضعیت برخوردارند. دسته‌ای دیگر از قوانین اساسی زبان ملی و رسمی را تعیین کرده‌اند اما این‌دو زبان با هم تفاوت معناداری دارند مثلاًقانون اساسی کینیا زبان سواحیلی را زبان ملی اعلام کرده اما انگلیسی (زبان استعماری) زبان رسمی اعلام شده است. آفریقای جنوبی نمونه نادر دیگری است که در ۱۹۹۴ به توافق نرسیدند و در نهایت ۱۱ زبان رسمی اعلام شد اما در عمل انگلیسی برتری دارد. گابن و نیجر بر روی زبان ملی به توافق نرسیدند و فقط زبان استعماری یعنی فرانسوی را رسمی اعلام کرده‌اند یا قانون اساسی موزامبیک زبان پرتغالی را زبان رسمی اعلام کرده است. در کل قوانین اساسی همیشه حامل ژن دوران و بازتاب علايق نیروهای تاریخی است و برخلاف تصور کلیشه‌ای رایج در ایران که تا بحث‌از نسبت زبان و قانون اساسی می‌شود الگوی سوئیس را یادآوری می‌کنند می‌توان با اطمینان گفت که هیچ شیوه و الگوی یکدستی در جهان وجود ندارد. یکی از موضوعات مهم در ادبیات جامعه شناسی حقوق اساسی در خصوص کشورهایی که دارای تکثر زبانی، لهجه و یا گویش هستند این است که اساساً پرداختن به ترتیبات زبانی در مورد همه زبانها و گویشها در قانون اساسی ممتنع است و بازی دومینویی آغاز می‌شود که چیزی جز نزاع داخلی همیشگی نتیجه‌ای نخواهد داشت. تکلیف دولت‌به حمایت زبانی از تمامی لهجه‌ها، زبانها و گروه‌های زبانی «تکلیف بمالایطاق» است در واقع انجام آن برای دولت غیرممکن است در حد شعاع و اعلام برنامه خواهد ماند و تجارب موجود هم آن را تایید می‌کند. به نظر من بهترین راه‌حل این است که دولت‌ها از زبان ملی، تاریخی و مشترک خود حمایت و پاسداری کنند و با بی‌طرفی نسبت به سایر زبانها، لهجه‌ها و گویش‌ها حیات طبیعی آنها را شناسایی و تضمین کنند و مانع از اقدامات آگاهانه و سازمان یافته برای استحاله این زبانها به مثابه میراث ملی شوند.

فلسفه اصل ۱۵: همنشینی زبان پدری و مادری

مسأله زبان در قانون اساسی جمهوری اسلامی مستلزم توجه به موضوع ملی و رسمی بودن فارسی، الزامی بودن آموزش زبان عربی، توجه مثبت به زبان‌های قومی- محلی، الزامات جدید در استفاده از زبانهای جهانی است که فراتر از اصل ۱۵ است اما من می‌خواهم نکاتی را درباره اصل پانزدهم و بویژه صدر اصل بیان کنم که به ویژگی مشترک و رسمی زبان فارسی می‌پردازد. قانون اساسی جمهوری اسلامی در مسأله زبان در زمره ریهایت «دست‌های باز» است. برخلاف قانون اساسی مشروطه که ریهایت «دست‌های بسته» را پیگیری کرده و در این زمینه ساکت است.

اولین پرسشی که باید به آن پاسخ داده شود این است که آیا این دو نوع مواجهه آیا معنای متفاوتی دارند؟ به نظرم فلسفه اصل ۱۵ و سکوت قانون اساسی مشروطه جز در ادامه فلسفه تاریخ ایران قابل فهم نیست، یک دلیل مهم این است که «مر زبان» به ظرف فرهنگی ملت‌ها

در پشت جلد دوم؛ «آرش کمانگیر» با تصویرگری نگار اورنگ آمده است؛ «آرش کمانگیر به علاوه یک پاورقی» زاده اسطوره «آرش کمانگیر» است؛ اما نه داستان یک آرش، که داستان آرش‌هاست و نه داستان تیری که بر کنده درختی در جیحون می‌نشیند؛ بلکه تیری که از اعماق تاریخ روانه شده و تا به امروز در حرکت است. در پشت جلد سوم؛ «گردآفرید» با تصویرگری مهشید دارابی آمده است؛ «گردآفرید به علاوه یک پاورقی» زاده داستان «گردآفرید» در شاهنامه فردوسی است؛ اما نه داستان گردآفریدی که فقط جنگاور است؛ بلکه داستان زن جنگاوری است که میدان جنگ را با ذکاوت، زبان‌آوری و ادب اداره می‌کند. در پشت جلد چهارم؛ «زال» با تصویرگری مهشید دارابی آمده است؛ «زال به علاوه یک پاورقی» زاده داستان «زال پهلوان» در شاهنامه فروسی است؛ اما نه داستان زالی که اسیر سرنوشت است؛ بلکه داستان لالی است که انتخاب می‌کند و برای تغییر سرنوشت می‌جنگد.

نیست و قرار نیست وضعیت جدیدی را خلق کند بلکه دقیقاً به امتداد طبیعی و تاریخی «فرهنگ زبانی» در ایران اشاره دارد و در مجلس مذکور هیچ قدرمتمیقنی برای برداشت مخالف این ایده وجود ندارد. اصل ۱۵ کمترین اختلافی با غایات زبانی قانون اساسی مشروطه ندارد کما اینکه در قوانین عادی سالهای بعد از انقلاب مشروطه وقتی به رسمیت و اشتراک زبان فارسی تأکید می‌شد (مانند قانون ثبت ۱۲۹۰) همه آن را بدیهی و طبیعی می‌دانستند. به عبارت دیگر سکوت قانون اساسی مشروطه درباره زبان فارسی نوعی «انصراف بدوی» یا انصراف به جهت کثرت وجود بود که نیازی به ذکر آن نبود. اصل ۱۵ چیزی جز تعیین بخشی روح قانون اساسی مشروطه نیست، این دو مجلس با وجود تفاوت در زمان، مکان، ایدئولوژی و از همه مهم‌تر بازیگران که به قول ریנהالد کوزلک «همزمان ناهمزمان» بودند،روایت یکسانی را تولید کردند. در بسیاری از نظریه‌ها، فرهنگ برای تمدن‌های بزرگ پدر محسوب می‌شود که مخزن‌الاسرار سیاست، اجتماع، سبک زندگی و جهان زیسته از اسطوره تا فلسفه و سیاست است، به همین دلیل است که فرهنگ پدر همه کشورها محسوب می‌شود. فرهنگ ایرانی پدر جهان ایرانی است و زبان فارسی برای تمام ایرانیان حوزه ایران فرهنگی و سیاسی رابط و خانه آن بود است. این ادراک نهایی بازیگران دو قانون اساسی بود

برمی‌گردد و فراتر از نظام سیاسی خاص یا حتی قانون اساسی خاصی جای می‌گیرند. به عبارت دیگر این دسته از اصول و ارزش‌ها را می‌توان ذیل مفهوم اصول فراقانون اساسی (Supra Constitutional) قرار داد که هم می‌توان آنها را به کدهای قانونی و سیاستی تبدیل کرد و هم به مثابه نظم مستقر و بنیادین مفروض گرفت. مثلاً استدلال مرحوم استاد کاتوزیان در حمایت از گنجاندن مذهب رسمی در قانون اساسی این بود که در هر صورت نظام حقوق خصوصی و جزایی کشور به مینا و معیاری نیاز دارد، و اسلام چون دارای مذاهب مختلف است نمی‌تواند مینا قرار بگیرد و از بین مذاهب اسلامی هم مبنایی غیر از شیعه دوازده امامی در ایران قابل تصور نیست و این به معنای نادیده گرفتن حقوق سایر مذاهب هم نیست. در واقع تشیع عنصری فراقانون اساسی است که هر قانون اساسی در ایران با هر ایدئولوژی چارهای ندارد یا باید به آن تصریح کند و یا باید آن را مفروض بگیرد، در این موارد سکوت و بیان قانون‌گذار انصراف به معنای واحدی دارد، یا در واقع مقتضی دیگری قابل تصور نیست.

تاریخ مجلس تدوین و تصویب قانون اساسی نشان می‌دهد که نمایندگان حوزه آذربایجان از نفوذ زیادی برخوردار بودند و در شرایط انقلابی هم هیچ دالی به وقته (Moment) تبدیل نشده بود و از طرفی هم از طرف جریان روشنفکری در ایران در یک دهه پیش از مشروطه جنبش تأمل در زبان اعم از پالایش زبان یا تغییر خط را شاهد هستیم. به عبارت زبان‌شناسانه جامعه نخبگی ایران دارای «هوشیاری زبانی» (Language Awareness) بود. با این وصف سوال این است که چرا نمایندگان اینگونه تدوین و تصویب شد یا به نکرده‌اند و حتی در جلسات مذاکره نیز به آن نپرداخته‌اند؟ سال‌های ۵۶ تا ۲۴ آبان ۵۸ که پرونده قانون اساسی بسته می‌شود هویت جامعه ایران دینوزی است، در واقع چرا هیچ جنبش زبانی با هدف به چالش کشیدن زبان ملی وجود ندارد و امر ملی همه اوامر را دربرمی‌گیرد؟ بعلاوه کمیسیون دوم مجلس خیرگان قانون اساسی که مشمول تدوین اصل ۱۵ بوده یازده عضو داشته که شش نفر از آنها و هر چهار عضو هیأت رئیسه کمیسیون از نمایندگان حوزه آذربایجان بوده‌اند که کلیت مجلس حق تدوین این اصل و صلاح پیش‌نویس را به آنها اعطا کرده بود، پرسش همچنان باقی است چرا اصل ۱۵ اینگونه تدوین و تصویب شد یا به عبارت دقیقتر نمایندگان آذربایجان آن را اینگونه به صحن مجلس پیشنهاد دادند؟ پاسخ به تمامی این پرسش‌ها یک جمله بیشتر نیست و آن اینکه ادراک قانونگذار اساسی در مجلس قانون اساسی مشروطه و جمهوری اسلامی این بود که اکنون دقیقه‌ای از تاریخ ایران است و بایستی فلسفه تاریخ ایران در منطبق قانون اساسی جاری شود. پیداست که نویسندگان قانون اساسی هر کسی که باشد حالتی غیر از وضعیت کنونی از آن صادر نمی‌شد. به عبارت دیگر برخلاف دولت‌های مدرن مولود ناسیونالیسم (nations after nationalism) این اصل درصدد سیاست زبانی

متن سخنرانی دکتر حبیب‌اله فاضلی استاد علوم سیاسی دانشگاه تهران در همایش اصل ۱۵ قانون اساسی در تاریخ ۱۳۹۷/۱۱/۲۹



ماهنامه فرهنگی وطن یولی
سال هشتم | شماره ۶۴ | صفحه

صاحب‌امتیاز و مدیرمسئول:
داود دشتتانی

زیر نظر شورای سردبیری

مدیر اجرایی:
داور دشتتانی

صفحه‌آرایی:
محمد علی‌بیگی

دبیر تحریریه:
ماندانا خرم

مدیر داخلی:
میلااد امیدوار

صبا به شوق در ایوان شهربار آمد
که خیز و سر به در از دخمه‌کن بهار آمد
ز زلف زرکش خورشید بند سیم سمار
که پرده‌های شب تیره تار و مار آمد
به‌شهر چند نشینی شکستمدل برخیز
که باغ و بیسه شمران شکوفه‌زار آمد

نوروز یادگار جمشید

استادمحمدحسین‌شهریار

زاله آموزگار در مراسم بزرگداشت حسن انوری گفت: زمانی که صحبتی در دفاع از زبان فارسی پیش می‌آید به شوخی به ایشان می‌گویم اگر ما آذربایجانی‌ها نبودیم، چه کسی به این خوبی از فرهنگ و زبان فارسی دفاع می‌کرد؟ زاله آموزگار، استاد زبان‌های باستانی نیز متنی مکتوب را با عنوان «آن که آموختن را هرگز متوقف نمی‌کند، هرگز پیر نمی‌شود» برای حضاران خواند.

او در این متن نوشته بود: «نوری در ۹۰ سالگی نیز جوان است؛ چرا که به قول یکی از بزرگان فرق نمی‌کند. ۲۰ ساله هستی یا ۹۰ ساله، هرکس آموختن را متوقف کند، پیر خواهد شد و هرکس پیوسته بیاموزد، جوان خواهد ماند. مهم‌ترین مسئله در زندگی جوان نگاه داشتن ذهن است، دکتر انوری عزیز که همیشه قلم در دست است و ذهنش در تکاپو است و همیشه درحال آموختن و آموزاندن است، از هر جوانی جوانتر است. همه می‌دانیم که زاده شدن یکی از بزرگترین شگفتی‌های جهان است، چه مقدماتی باید فراهم شود تا موجودی تکوین یابد و قدم به این دنیا گذارد و زندگی را آغاز کند؟ خردمندان فقط به زنده بودن بسنده نمی‌کنند بلکه با همه ناسازگاری‌ها سعی می‌کنند دوران حیات را به فرصتی دلپذیر تبدیل کنند و قائل به این هستند که زندگی عمر کردن نیست بلکه رشد کردن است. عبارتی را از نیچه نقل می‌کنند که شاید منسوب به او است، او می‌گوید کسی که برای زندگی‌اش چربی پیدا کند، از پس هر چگونگی‌ای برمی‌آید، یعنی مهم است انسان مقصد اصلی را پیدا کند، مسیر درست خود به خود و با کمی تلاش سر راهش سبز خواهد شد. ما زندگی‌نامه خودنوشت انوری را خوانده‌ایم. با کمی دقت می‌توانیم این نکته را از همان آغاز خدمت فرهنگی‌اش در تکاب دریابیم. او چربی زندگی‌اش را یافته بود که مدارج را با موفقیت طی کرد و به این موقعیت عالی رسید و به این مقام برجسته نائل شد. همه با کتاب‌ها و مقالات ایشان آشنا هستیم و همه می‌دانیم دورانی که در تالیف کتاب‌های درسی مسؤولیت داشت، دوران طلایی مطالب ادبی کتاب‌های درسی بود، کتاب دستور ایشان که با همکاری دکتر گیوی نگاشته شده یکی از کاربردی‌ترین دستور‌هاست. خدمات او در موسسه دهخدا آن زمان که نام و نشانی از بزرگی داشت، وصف‌ناشدنی است و متأسفانه همه شاهد بودیم ایشان در چه شرایطی مسؤولیت را کنار گذاشت.

کیست از اهل قلم باشد و مجلدات فرهنگ سخن را و دیگر فرهنگ‌های ایشان را در قفسه کتابخانه‌اش نداشته باشد؟ اکثر کتاب‌ها و مقالات ارزنده او، وسعت اطلاعاتش را در زمینه تخصصی نشان می‌دهد. همانطور که آقای حداد عادل فرمودند عشق به ایران و علاقه به گسترش زبان فارسی در همه آنها به خوبی جلوه‌گر است. هرکسی حشر و نشر کوتاهی با ایشان داشته باشد به اوج دل بستگی او به این سرزمین و علاقه‌اش به ایران پی می‌برد. ارادت من به او چندجانبه است؛ هر دو ما آذربایجانی هستیم و به معنای واقعی و با دلیل و منطق دلبسته ایران و زبان فارسی هستیم. من و ایشان از فارغ‌التحصیلان دانشکده ادبیات تبریز هستیم، هم‌دوره نبودیم اما از بهره بردن از محضر استادان دانشمند دانشکده سهم یکسان داریم. خوشحالم هم در فرهنگستان و جلسات شورای عالی دایره‌المعارف افتخار هم‌نشینی با ایشان را داشتم؛ در همه جلسات رفتار متین و موقرانه، وقت‌شناسی، نظم و ترتیب و احساس مسؤولیت و اظهارنظرهای مستدل و منطقی ایشان تحسین‌برانگیز بوده‌است. من آدم خوشبختی بوده‌و هستم که بخت همصحبتی و هم‌نشلی با بزرگانی چون استاد انوری را داشته‌ام. گاه طلبی را غالباً با طنز مطرح می‌کنیم؛ زمانی که صحبتی در دفاع از زبان فارسی پیش می‌آید، به ایشان می‌گویم اگر ما آذربایجانی‌ها نبودیم چه کسی به این خوبی از فرهنگ و زبان فارسی دفاع می‌کرد؟ از کسروی شروع می‌شود، دکتر موحد، زریاب خوبی، دکتر محمدامین ریاحی و دیگران. پس زنده باد آذربایجان در آغوش ایران.

معجزه فرهنگ سخن

مریم میرشمسی، پژوهشگر و از همکاران حسن انوری در موسسه لغتنامه دهخدا نیز در سخنانی مکتوب گفت: از من خواسته شده درباره حضور ایشان در موسسه دهخدا سخن بگویم و این کار مستلزم آن است که پنج شش دهه سابقه درخشان آموزگاری، نقش پررنگ و موثرش در سازمان کتاب‌های درسی، جایگاه کتاب‌های دستور زبان فارسی، گزیده‌های متون، آثارش درباره سعدی و حافظ، تصحیح خوب و پاکیزه‌اش از نصاب‌الصبيان و پژوهش گراندقرش درباره اصطلاحات دیوانی دوره غزنوی و سلجوقی و البته سرآمد همه، منظومه فرهنگ‌های سخن را نادیده بگیرم. همچنین از فراز و نشیب و دشواری‌های راهی که با اراده،

پشتکار و عشق پیموده سخنی نیاورم. پس چنین می‌کنم. حسن انوری در سال ۱۳۴۰ پس از گرفتن لیسانس از دانشکده ادبیات تبریز به تهران آمد و در ۱۳۴۱ در پی دوستی با جعفرشعار به مولفان دهخدا پیوست. قراردادهای تالیف به نام جعفرشعار بسته می‌شد و پس از آن به نام خودش. تا سال ۱۳۵۶ تالیف بخش‌هایی از حرف‌های «الف»، «ب»، «ج»، «د»، «ه» و «ی» لغتنامه را به انجام رساند. در سال ۱۳۵۹ پس از بازگشت از فرصت مطالعاتی و استخدام در دانشگاه تربیت معلم، دوباره به موسسه لغتنامه بازگشت و این بار به تالیف لغتنامه (بزرگ) فارسی مشغول شد و تا سال ۱۳۷۳ بخش‌هایی از حرف «الف» را تالیف کرد. در سال ۱۳۷۳ با شروع تالیف فرهنگ بزرگ سخن به کار خود در موسسه لغتنامه پایان داد. سال ۱۳۹۱، پس از درگذشت یار دیرینش حسن احمدی گیوی، به موسسه لغتنامه دهخدا بازگشت تا جای او خود خالی نماند. این بار تالیف بخش‌هایی از حرف «ب» لغتنامه بزرگ فارسی را به دست گرفت. دکتر انوری در این سال‌ها چشم و چراغ موسسه بود و دل و پشت موسسه، به ویژه بخش تالیف به ایشان گرم بود تا اینکه در تابستان ۱۴۰۱ در پی تغییر



مدیریت موسسه و وقایع تلخ پس از آن، دکتر انوری و دیگر مولفان و اعضا صلاح دیدند موسسه را ترک کنند. درست است دکتر انوری حدود ۷۰۰ صفحه از لغتنامه دهخدا، و بیش از ۲۰۰ صفحه از لغتنامه بزرگ فارسی را تالیف کرده، اما در عین بزرگداشت این آثار، همواره در طول این دوران منتقد شیوه فرهنگ‌نویسی این دو اثر و البته فرهنگ معین بوده است. همین نقادی موجب شد دست به کار تالیف فرهنگی دیگر بزند و تجربه‌هایش را در تالیف فرهنگ سخن به کار گیرد. فرهنگ بزرگ سخن در ۸ مجلد (۸۶۰۰ صفحه) در طول ۸ سال زیر نظر مداوم و موشکافانه او به پایان رسید، کاری نزدیک به معجزه. هیچ چیز جز همان اراده، پشتکار و عشق نمی‌تواند آن را توجیه کند و من حدود سه سال شاهد این سخت‌کوشی‌اش بودم. سپس مجری برنامه، شعری را که به‌آه‌الدین خرمنشاهی درباره انوری و فرهنگ سخن گفته بود، خواند.

راهی که انتخاب کردم

در بخش پایانی مراسم حسن انوری، عضو پیوسته فرهنگستان زبان و ادب فارسی با تشکر از سخنرانان مراسم

و

و

و

و

و

و

و

و

و

و

و

و

و

و

و

و

و

و

و

و

و

و

و

و

و

و

و

و

و

و

و

و

و

و

و

و

و

و

و

و

و

و

و

و

و

و

و

و

و

و

گفت: وقتی به سنی رسیدم باید شغلی انتخاب می‌کردم با برابم انتخاب می‌کردند، پدرم می‌خواست چون ورشکسته شده بود و دکانش خالی مانده بود، برایم بقالی دایر کند، این یک راه بود. راه دوم که به من پیشنهاد شد روزی بزرگان ده بزرگ از من برای ناهار دعوت کردند، وقتی وارد مجلس شدم، دیدم همه بزرگان هستند و تنها جوان ۲۱-۲۲ ساله من هستم و وقتی شروع به صحبت کردم دیدم جریان گفت‌وگو به سمت من روانه است، تعجب کردم از من چه می‌خواهند و چه باید بکنم، بالاخره لب‌کلام از درون ایما و اشاره و سخنان کوتاه سربرآورد و صریحاً گفتند چون حسن انوری هستی می‌خواهیم لباس روحانیت بپوشی. چرا من درس حوزوی خوانده بودم. من به شدت امتناع کردم. این هم راهی بود و راه سوم این بود که در تکاب یک دبستان شش کلاسه به طور خصوصی اداره می‌شد. البته اسمش خصوصی نبود و می‌گفتند دبستان ملی محمدیه. یک آموزگار کم شده بود. از من دعوت کردند جای آن آموزگار را بگیرم و در کلاس سوم ابتدایی به تدریس بپردازم. من این راه را انتخاب کردم و ادامه دادم. در کنار تدریس تنها چیزی که مایه دلخوشی من بود و لذت می‌بردم، خواندن کتاب بود. زیاد کتاب می‌خواندم. در میان کتاب‌ها، رمان‌های بزرگ دنیا را نه رمان‌های مبتذل را می‌خواندم. مثلاً «جنگ و صلح» تولستوی که برخی نقادان معتقدند بزرگ‌ترین رمان در عالم نویسندگی د ر تمدن بشری است یا «دیوید کاپرفیلد» چارلز دیکنز که انگلیسی‌ها آن را بزرگ‌ترین رمان بزرک دنیا می‌دانند، رمان‌های رومن رولان، «ژان کریستف»، «جان شیفته» که به انسان روح می‌دهد و روح انسان را تازه می‌کند. همه رمان‌هایی را که به فارسی ترجمه شده و می‌توانستم دسترسی داشته باشم خواندم. خیلی چیزها از رمان‌ها آموختم اما یکی را می‌گویم. من از رمان‌ها آموختم هر کاری را که می‌خواهم انجام دهم، درباره آن تحقیق کنیم، پژوهش کنیم، بررسی کنیم، پرس‌وجو کنیم که چطور می‌شود به نحو احسن انجام داد، این بزرگ‌ترین نصیحتی است که از کتاب‌ها گرفتم و در طول زندگی تا جایی که توانستم به آن عمل کردم. امروز نصیحتم به جوانان این است هر کاری می‌خواهند بکنند، درباره‌اش مطالعه کنند و بعد شروع به کار کنند.

در پایان مراسم حسن انوری شمع تولد ۹۰ سالگی‌اش را فوت کرد.

روایت تصویری

از تاریخ ایران باستان منتشر شد



مجموعه چهار جلدی تاریخ مصور ایران باستان با همکاری تعدادی از اساتید نامدار تاریخ و باستان‌شناسی ایران تهیه‌شده‌وبه روایت سرگذشت و سرنوشت مردمان ایران، از آغاز تا پایان ساسانیان می‌پردازد. این مجموعه چهار جلدی که به کوشش انتشارات سایان منتشر شده، تلاشی است برای شناخت بهتر ایران و آشنایی با تجربه‌های ساکنان این سرزمین در درازنای تاریخ کتاب‌های تاریخی بسیاری در سالیان گذشته‌با هدف مشابه نوشته و منتشر شده‌اند که مجموعه تاریخ مصوّر ایران، خود را وامدار تلاش‌های تمام آفرینندگان و ناشران آن‌ها

می‌داند، اما باید پذیرفت که اغلب منابع و کتاب‌های تاریخی موجود، برای متخصصان یا افرادی با حداقلی از مطالعات قبلی نوشته شده‌اند. به‌علاوه، فهم بسیاری از مطالب و موضوعات تاریخی، فقط با کمک تصاویر، ممکن است. توجه به این دو موضوع و لزوم تدوین کتابی برای عموم مخاطبان که تاریخ را نه فقط با یک یا دو تصویر سیاه و سفید بلکه با استفاده از انبوه تصاویر، خاندنی و آسان سازد، هدف اصلی مجموعه تاریخ مصوّر ایران باستان است. این مجموعه اگرچه سیری خطی دارد و اتفاقات تاریخ سیاسی را روایت می‌کند اما در آن، به تحولات اجتماعی و فرهنگی نیز پرداخته شده و سعی بر آن بوده که بررسی تاریخ ایران، از تمام جنبه‌های سیاسی، اجتماعی، هنری و ادبی صورت گیرد. تفاوت این مجموعه با سایر مجموعه‌های مشابه در به‌روز بودن مطالب، فرم گرافیکی خاص و استفاده‌ی فراوان از تصاویر است که برای آن از حدود هفتاد محوطه باستانی عکاسی شده و اشیائی از صد موزه و مجموعه خصوصی از سرتاسر جهان به نمایش درآمده است. در نگارش و ویرایش این مجوعه چهارجلدی، اساتید چون تورج دریایی، شاهرخ رزمجو، خداداد رضاخانی، شروین فردینژاد، کامیار عبدی، مهراد ملکزاده، جبرئیل نوکنده، علی‌اکبر وحدتی و دیگران همکاری داشته‌اند. مجموعه تاریخ مصور ایران قرار است ادامه داشته باشد و در جلدهای بعدی به تاریخ ایران پس از اسلام تا روزگار معاصر هم خواهد پرداخت.